

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# مدیرهای آسمان

سوم دبستان

تعلیم و تربیت اسلامی

۱۳۹۲



## وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف: دفتر تألیف کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسطه نظری  
نام کتاب: هدیه‌های آسمان (تعلیم و تربیت اسلامی) سوم دبستان - ۱۲  
شورای برنامه‌ریزی: پرویز آزادی، فریال آمار، محمد مهدی اعتصامی، سید محمد دلبری، ابوذر رضاسلطانی،  
فاطمه رمضانی، الهه ستوده، یاسین شکرانی، عبدالکریم صالحی، سید سجّاد طباطبائی نژاد، مریم قربانی،  
محمود متوسّل آرائی و مسعود وکیل  
مؤلفان: مرتضی دانشمند، محسن ربّانی، یاسین شکرانی، عبدالکریم صالحی، سید سجّاد طباطبائی نژاد و  
محمود متوسّل آرائی

آماده‌سازی و نظارت بر چاپ و توزیع: اداره‌ی کلّ نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی  
مدیر امور فنی و چاپ: سید احمد حسینی  
مدیر هنری، طراح جلد: مجید ذاکری یونسی  
طراح گرافیک، عکاس، صفحه‌آرا: محمد عباسی  
تصویرگران: نسیم بهاری، سحر خراسانی، گلرخ محتاج‌الفضل، مهدیه صفایی‌نیا، نفیسه شهدادی، مجید صابری نژاد،  
سعیده کشاورز، شیوا ضیایی، کیانا میرزائی، نفیسه صحرایی، محبوب حبیب‌وند، صادق صندوقی، نیلوفر برومند،  
یاسمن ثروتیان، حسین آسیوند و محمد صلواتیان  
حروفچین: فاطمه باقری مهر، زهرا ایمانی نصر  
مصحح: سیف‌الله بیک محمد دلپوند، رعنا فرج‌زاده دروئی  
امور آماده‌سازی خبر: زینت بهشتی شیرازی  
امور فنی رایانه‌ای: حمید ثابت کلاچاهی، مریم دهقان‌زاده  
ناشر: اداره‌ی کلّ نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی  
تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره‌ی ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)  
تلفن: ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹،  
وب‌سایت: [www.chap.sch.ir](http://www.chap.sch.ir)  
چاپخانه: شرکت افست «سهامی عام» ([www.Offset.ir](http://www.Offset.ir))  
سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۹۲  
حقوق چاپ محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۲۷۲-۱ / ISBN 978-964-05-2272-1





با نشاط و خرمی درس‌هایتان را خوب بخوانید و اخلاق خود را نیکو کنید.  
سعی کنید برای اسلام و کشورتان مفید باشید.

امام خمینی (ره)

## فهرست

|    |                   |           |
|----|-------------------|-----------|
| ۲  | آستین‌های خالی    | درس اول   |
| ۸  | غروب یک روز بهاری | درس دوم   |
| ۱۴ | همیشه با من       | درس سوم   |
| ۱۸ | در کاخ نمرود      | درس چهارم |
| ۲۴ | روز دهم           | درس پنجم  |
| ۳۰ | بانوی قهرمان      | درس ششم   |
| ۳۴ | بوی بهشت          | درس هفتم  |
| ۳۸ | جشن تکلیف         | درس هشتم  |
| ۴۴ | گفت و گو با خدا   | درس نهم   |
| ۵۰ | ماه مهمانی خدا    | درس دهم   |

|     |                    |             |
|-----|--------------------|-------------|
| ۵۶  | عید مسلمانان       | درس یازدهم  |
| ۶۰  | سخن آسمانی         | درس دوازدهم |
| ۶۶  | انتخاب پروانه      | درس سیزدهم  |
| ۱۸  | اُم ابیها          | درس چهاردهم |
| ۷۸  | همسفر ناشناس       | درس پانزدهم |
| ۸۴  | داناترین مردم      | درس شانزدهم |
| ۹۰  | خواب شیرین         | درس هفدهم   |
| ۹۶  | آینه‌ی سخنگو       | درس هجدهم   |
| ۱۰۲ | گندم از گندم بروید | درس نوزدهم  |
| ۱۰۶ | باغ همیشه بهشت     | درس بیستم   |

## همکار گرامی؛ معلم عزیز

با اهدای سلام و آرزوی توفیق و سلامتی برای شما همکار محترم؛ جهت پیشبرد بهتر فرایند یاددهی - یادگیری در آموزش این کتاب، توجه شما را به نکات ذیل جلب می‌نمایم:

۱. برای تدریس این کتاب، مراجعه به راهنمای معلم ضروری است. بخشی از محتوای آموزشی در کتاب راهنمای معلم قرار داده شده است و بدون مراجعه به آن فرایند آموزش تکمیل نخواهد شد.
۲. در سال جاری برای درس هدیه‌های آسمان، کتاب کار جداگانه‌ای در نظر گرفته نشده است و محتوای آن در کتاب درسی ادغام شده است. بنابراین لازم است کلیه فعالیت‌ها در کلاس انجام شوند.
۳. تدریس برخی دروس می‌تواند به صورت پیمانه‌ای صورت گیرد. یعنی با توجه به مناسبت‌های گوناگون و یا احساس نیاز آموزگار، می‌توان برخی دروس را خارج از ترتیب موجود تدریس نمود.
۴. ارزشیابی درس هدیه‌های آسمان به صورت توصیفی صورت می‌پذیرد. جهت کسب اطلاعات بیشتر پیرامون شیوه‌ها و ابزارهای ارزشیابی به کتاب راهنمای معلم مراجعه نمایید.
۵. جهت تحقق اهداف دروس، آیات و احادیث بسیاری به کار گرفته شده است، تا دانش‌آموزان به تدریج دریابند که دین را باید از منابع معتبر آن (کلام خدا و معصومان) که از هر خطا و اشتباه به دور هستند، دریافت نمایند.
۶. بر اساس راهنمای برنامه‌ی درسی، آموزش یک نماز چهار رکعتی به همراه احکام ضروری آن در درس هدیه‌های آسمان پایه‌ی سوم دبستان پیش‌بینی شده است. بر همین اساس شایسته است که در طول سال تحصیلی با استفاده از فرصت‌های پیش آمده، صحت وضو و نماز تک‌تک دانش‌آموزان کنترل گردد. با توجه به اینکه دانش‌آموزان دختر در این پایه به سن تکلیف می‌رسند، انتظار می‌رود آموزگاران محترم توجه ویژه‌ای نسبت به آموزش نماز در این پایه مبذول فرمایند. مناسب است دانش‌آموزانی که نماز را خوب یاد گرفته‌اند، به صورت شایسته‌ای از سوی مدرسه و اولیاء تشویق گردند.



۷. محتوای آموزشی دروس هدیه‌های آسمان از اجزایی تشکیل شده است. به صورت خلاصه به این اجزا اشاره می‌شود. تفصیل مطالب در راهنمای معلم آمده است :

**عنوان درس :** عنوان به صورت مستقیم و غیر مستقیم، گویای چکیده و محتوای اصلی درس است و با ایجاد حس کنجکاوی در دانش‌آموزان، در جهت انگیزش آن‌ها به یادگیری موضوع درس به کار می‌آید.

**متن درس :** شامل بخشی از مفاهیم و اهداف اصلی درس می‌باشد.

**بدانیم :** این بخش در راستای تقویت و تکمیل مفاهیم اصلی درس، در برخی دروس قرار داده شده است. لازم به ذکر است که محتوای این بخش جزء درس بوده و در فرایند آموزش نقش قابل توجهی ایفا می‌نماید.

علاوه بر سه بخش فوق که ارائه‌کننده‌ی مفاهیم درس هستند، فعالیت‌های متنوعی متناسب با هر درس طراحی شده است، که با مشارکت دانش‌آموزان انجام می‌گردد. انتظار می‌رود همه‌ی دانش‌آموزان در بخش‌های گوناگون درس مشارکت داشته باشند و اگر دانش‌آموزی در بخشی نتوانست فعالیت و مشارکت مؤثری داشته باشد، در بخش دیگر به او توجه شود.

**فکر می‌کنم :** این بخش به بیان بخشی از مفاهیم درس به ویژه در حیطه‌ی شناختی از زبان دانش‌آموز می‌پردازد که لازم است دانش‌آموزان مشارکت لازم و مؤثری در انجام آن داشته باشند.

**دوست دارم :** این بخش به دنبال تقویت اهداف حیطه‌ی عاطفی بوده و دانش‌آموزان را به انجام فعالیت‌های عملی تشویق می‌نماید. در حقیقت دانش‌آموزان به آنچه در پیش فکر کرده‌اند و فهمیده‌اند، ابراز علاقه می‌کنند.

**گفت و گو کنیم :** در این بخش دانش‌آموزان با هدایت و نظارت آموزگار به سؤالات مطرح شده پاسخ می‌دهند و با جمع‌بندی آموزگار، مفاهیم درس تثبیت می‌شود.

**بیندیشیم :** این بخش، مفاهیم درس را در قالب آیات و احادیث کوتاه جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌نماید و مفاهیم دینی را از زبان منابع اصیل آن (قرآن و معصومان) در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌دهند. هدف از این قسمت، تقویت مهارت تفکر دانش‌آموزان در آیات قرآن و احادیث معصومان (علیهم‌السلام)، در راستای اهداف درس می‌باشد. از دانش‌آموزان بخواهید پس از خواندن عبارات و ترجمه‌ی آن، درباره‌ی معنای آن‌ها با کمک فعالیت‌هایی که در کتاب آمده است، با یکدیگر گفت‌وگو کنند و مفاهیم را در راستای اهداف درس استنباط نمایند. این کار می‌تواند در گروه‌های دو یا سه نفره صورت پذیرد. آموزگاران محترم، زمینه‌ی بحث و گفت‌وگوی دانش‌آموزان را در این قسمت فراهم آورند و از سخنرانی درباره‌ی معنای آیات قرآنی و احادیث اجتناب نمایند.

**بگرد و پیدا کن :** این بخش نقش تمرینی در جهت تثبیت مفاهیم درس داشته و موجب تعمیق یادگیری می‌گردد.

**بین و بگو:** این قسمت با تأکید بر شیوه‌ی تصویرخوانی، مفاهیم درس را تعمیق می‌بخشد. آموزگاران گرامی برای اطلاع از شیوه‌ی تصویرخوانی در آموزش، به راهنمای معلم مراجعه نمایند.

**با هم بخوانیم:** این بخش معمولاً شامل شعری در موضوع درس است که توسط دانش‌آموزان هم‌خوانی می‌شود. تعدادی از اشعار هم در راهنمای معلم آمده است.

**اجرای نمایش:** محتوای برخی دروس به‌صورت نمایش در کلاس اجرا می‌شود. جهت جدایت بیشتر این فعالیت، آموزگاران می‌توانند امکانات لازم برای نمایش را در کلاس تدارک نمایند. این بخش با قرار دادن دانش‌آموزان در موقعیتی فرضی، اهداف درس را تثبیت و تعمیق می‌نماید.

**خاطره‌گویی:** دانش‌آموزان در این قسمت، میان اهداف و مفاهیم درس و زندگی روزمره‌ی خود ارتباط برقرار می‌سازند. **کامل کنید:** این بخش با برقراری ارتباط میان مفاهیم درس، به تثبیت اهداف کمک می‌کند. دانش‌آموزان در این بخش پاسخ‌ها را در کتاب یادداشت نموده و آموزگار نظارت می‌نماید.

**با خانواده:** این بخش با هدف بسط یادگیری و تقویت نگرش دانش‌آموز به مفاهیم دینی در میان اعضای خانواده، برای بروز رفتار دینی وی قرار داده شده است. انتظار می‌رود والدین گرامی، همراهی لازم را جهت انجام این بخش با دانش‌آموز مبذول نمایند.

آرزوی گروه قرآن و معارف اسلامی، توفیق روز افزون همکاران عزیز در رشد و پرورش دینی امیدهای آینده‌ی کشور است. پایگاه اینترنتی گروه با قرار دادن اخبار، بخش‌نامه‌ها، نسخه‌های الکترونیکی کتاب‌های درسی، متون کمک آموزشی، کتاب راهنمای معلم و... در خدمت شما آموزگاران گرامی می‌باشد.

**گروه قرآن و معارف اسلامی**

**دفتر تألیف کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسطه نظری**

**dini-dept.talif.sch.ir**





## درس اوّل آستین‌های خالی



آن روز من و پدر در صف نانوايي ایستاده بودیم. سه نفر جلوی ما بودند. پسری که قدّ من بود، مردی قد بلند و پیرمردی با پالتوی خاکستری رنگ. به پیرمرد نگاه کردم. دلم برایش سوخت. آخر پیرمرد دست نداشت. نانوا و شاگردش تند و تند کار می‌کردند و نان‌های داغ را از تنور در می‌آوردند. یک لحظه خودم را جای پیرمرد گذاشتم.



راستی اگر من جای او بودم، چه می کردم؟ انسان بدون دست چگونه می تواند کارهایش را انجام

دهد؟

چگونه می تواند غذا بخورد؟ چگونه می تواند مسواک بزند؟ چگونه می تواند بنویسد؟ و....

حتماً باید همیشه کسی همراه او باشد تا در کارها به او کمک کند.

نوبت به پیرمرد رسید. با خودم گفتم: حالا چطور می خواهد نان بگیرد؟

اگر من به جای او بودم، کیفی به شانهِ می انداختم و از نانوا خواهش می کردم نانها را در آن

بگذارد.





نانوا به پیرمرد نگاه کرد، به طرفش آمد و دو تا نان روی تخته گذاشت.

منتظر بودم بینم پیرمرد چه می کند؟...

ناگهان دو دست از زیر پالتو بیرون آمد، با یک دست پولها را به نانوا داد و با دست دیگر نانها

را برداشت و از نانوا تشکر کرد.

تازه متوجه شدم که پیرمرد پالتو را روی شانه اش انداخته بود!

گفت و گو کنیم

به نظر شما مهم ترین عضو بدن کدام است؟ چرا؟

بازی کنیم ، فکر کنیم



بدون استفاده از انگشت شست، دکمه ی لباستان را ببندید.



با چشم های بسته، جهت یک صدا را تشخیص دهید و به سوی

آن بروید.

بدون خم کردن انگشتان دست، مداد به دست بگیرید و این

جمله را کامل کنید:

«اگر دست های من به صورت دیگری بود، .....»



این دو آیه را بخوانید. در آن به چه نعمت‌هایی اشاره شده است؟

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ

آیا ما به انسان دو چشم و زبان و دو لب ندادیم؟

سوره‌ی بَدَأ، آیات ۱۱ و ۱۲

یکی از آن‌ها را در نظر بگیرید. اگر آن عضو در صورت شما نبود، چه اتفاقی می‌افتاد؟



برای تشکر از خدای مهربان که این همه نعمت به من بخشیده است، ...





## أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

(همیشه) به یاد نعمت‌هایی باشید که خدا به شما داده است.

سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳

با توجه به معنای آیه، با دوستانتان گفت‌وگو کنید و پاسخ پرسش‌های زیر را پیدا کنید:

این دانش‌آموزان از کدام نعمت‌های خدا استفاده می‌کنند؟ 

به نظر شما چرا خدا این هدیه‌های زیبا را در طبیعت قرار داده است؟ 





معلم ما می‌گوید: یکی از بهترین راه‌های تشکر از خدا، استفاده‌ی صحیح از نعمت‌های اوست. حالا به من کمک کنید بدانم چه کارهایی را باید انجام دهم و چه کارهایی را نباید انجام دهم؟



از پدر و مادر خود پرسید، مهم‌ترین نعمتی که خدا به آن‌ها بخشیده است، چیست؟ چرا؟

## درس دوم غروب یک روز بهاری



صدای چک چک قطره‌های باران هر لحظه بیشتر می‌شد.  
کنار پنجره آدمم تا از نزدیک، بارش باران را تماشا کنم.  
قطره‌های باران، یکی یکی روی پنجره‌ی اتاق سُر می‌خوردند و پایین می‌آمدند.  
به یاد پدر بزرگ می‌افتم. هنگام بارش باران، دست‌هایش را بالا می‌برد و دعا می‌کند.  
یک بار وقتی دید من با تعجب نگاهش می‌کنم، لبخندی زد و گفت: عزیزم! یکی از بهترین  
وقت‌ها برای دعا کردن، هنگام بارش باران است.  
پنجره را باز می‌کنم. چه غروب زیبایی!  
قطره‌های باران صورتم را نمناک می‌کنند.  
نسیم بهاری، بوی گل‌ها را به درون اتاق می‌آورد.  
دست‌هایم را به سوی آسمان بالا می‌برم و دعا می‌کنم.  
برای سعید که مریض شده است و چند روزی است به مدرسه نمی‌آید.  
برای معلم مهربانم که چیزهای زیادی از او یاد گرفته‌ام.  
برای خاله‌ام، که با خانواده‌اش به مسافرت رفته است. از خدا می‌خواهم که به سلامت برگردند.  
برای مرتضی که چند روز دیگر باید در مسابقات علمی شرکت کند. دعا می‌کنم نمره‌ی خوبی بگیرد.  
به یاد پسر عموهایم می‌افتم. محسن و وحید.  
خدا! از تو می‌خواهم کمک کنی همیشه با هم دوست باشیم و هیچ وقت دعوا نکنیم.



صورت مهربان پدر بزرگ و مادر بزرگ به خاطر می‌آید. از خدا می‌خواهم بیشتر در کنارشان باشم و در انجام کارها به آن‌ها کمک کنم.

باران داشت کمتر و کمتر می‌شد.

خدایا! به پدر و مادرم سلامتی بده. خدایا کمکم کن تا آن‌ها همیشه از من راضی باشند.

خدایا! مراقب برادر و خواهرهای خوب و مهربان من باش.

\*\*\*

سرم را از پنجره بیرون آوردم. نسیمی خنک، صورتم را نوازش می‌داد.

احساس خیلی خوبی داشتم.

از ته دل گفتم: خدایا! دوستت دارم؛ به خاطر همه‌ی هدیه‌هایی که به من بخشیده‌ای.

کمکم کن تا بتوانم شکر گزار نعمت‌های تو باشم.





دوست دارم



به جای یک قطره باران بودم و ....

فکر می کنم



با دعا کردن می توانم ....

کامل کنید



در این گل‌ها، نام کسانی را که دوست داری برای آن‌ها دعا کنی، بنویس. سپس برای هر کدام یک جمله‌ی دعایی بگو.



وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ  
شکر گزار نعمت های خدا باشید.

سوره ی نحل، آیه ی ۱۱۴

فکر می کنید چگونه می توانیم شکر گزار این نعمت های خدا باشیم؟



گفت و گو کنیم

برای تشکر از خدا چه راه هایی را می شناسید؟

.....۱

.....۲

.....۳

## خدایم آفریده

|         |                |        |          |              |
|---------|----------------|--------|----------|--------------|
| خدایم   | آفریده         | تمام   | دشت‌ها   | را           |
| تمام    | باغ و جنگل     | زمین   | و هر کجا | را           |
| پر      | پروانه‌ها      | چه     | زیبا     | آفریده       |
| گل      | و گلبرگ‌ها     | به     | هر رنگی  | کشیده        |
| چه      | زیبا           | آفریده | شب       | و صدها ستاره |
| سحر     | زیباست، خورشید | چو     | می‌تابد  | دوباره       |
| به صبح  | و مغرب و شام   | کنیم   | شکر      | خدا را       |
| خداوندا | نگه‌دار        | همه    | یاران    | ما را        |



کامل کنید

ای آفریدگار بزرگ و مهربان.....

به خاطر این همه زیبایی .....

با خانواده

متنی درباره‌ی هدیه‌های خدا و تشکر از او بنویس و در کلاس بخوان.

درس سوم  
همیشه با من



محمد از خیمه بیرون آمد. نگاهی به اطراف انداخت. همه جا خلوت بود. صبح خیلی زود، فرزندان  
حلیمه گوسفندان را به چرا برده بودند.  
به خیمه برگشت و به دایه اش<sup>۱</sup> حلیمه گفت:  
مادر جان! چرا من با برادرانم به صحرا نمی‌روم؟





مادر نمی‌دانست چه جوابی به کودکش بدهد. چهار سال بود محمد را از مکه به صحرا آورده بود تا او را در هوای پاک صحرا بزرگ کند، بعد هم سالم به خانواده‌اش برگرداند. با مهربانی به محمد گفت: عزیزم! رفتن به صحرا آسان نیست. گرمای بیابان سوزان است و خطر گرگ و نیش مار و عقرب هم وجود دارد. محمد به فکر فرو رفت و گفت: چرا برادرانم هر روز باید سختی و خطر بیابان را تحمل کنند، ولی من در سایه‌ی خیمه استراحت کنم؟  
– تو دوست داری با آن‌ها به بیابان بروی؟

\*\*\*

خورشید طلوع کرده بود. صدای گوسفندان به گوش می‌رسید. برادران محمد آماده‌ی رفتن می‌شدند. مادر صدا زد: پسرانم صبر کنید! محمد امروز با شما به صحرا می‌آید. برادران محمد از خوش حالی فریاد زدند: راستی مادر؟! برادرمان با ما می‌آید؟ مادر، محمد را آماده کرد. موهایش را شانه کشید و مهره‌ای را با ریسمان به گردنش انداخت. محمد چند لحظه با تعجب به مهره نگاه کرد و پرسید: مادر این چیست؟ مادر گفت: این گردنبند تو را در بیابان از همه‌ی خطرها حفظ می‌کند. چهره‌ی کودکانه‌ی محمد در هم رفت. گردنبند را باز کرد و با ادب گفت: مادر! از این گردنبند هیچ کاری بر نمی‌آید. من کسی را دارم که همیشه و در همه جا با من است. او مرا از خطرها حفظ می‌کند. گله به راه افتاد و صدای گوسفندان در صحرا پیچید. حلیمه جلوی خیمه ایستاده بود و به حرف‌های محمد فکر می‌کرد.

فکر می‌کنم



پیامبر خدا از کودکی ....

دوست دارم

مانند کودکی پیامبر، خوب و دوست داشتنی باشم. بنابراین

..... سعی می‌کنم

..... از خدا می‌خواهم

گفت‌وگو کنیم

با شنیدن کلمات زیر، به یاد چه موضوعی در زندگی پیامبر اسلام می‌افتید؟

امین

عبدالله

یتیم

صحرا

آمنه

بین و بگو

این تصویر شما را به یاد چه داستانی می‌اندازد؟  
این داستان چه ارتباطی با داستان «همیشه با من» دارد؟





فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

و خدا بهترین نگه‌دارنده است. او مهربان‌ترین مهربانان است.

سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۶۴

این آیه با کدام سخن پیامبر در داستان «همیشه با من» ارتباط دارد؟

بگرد و پیدا کن

با خواندن هر جمله، به یاد کدام ویژگی پیامبر اسلام می‌افتی؟ آن‌ها را به هم وصل کن. یکی را نیز خودت از داستان پیدا کن و بنویس.

خداپرست

چرا برادرانم هر روز باید سختی و خطر بیابان را تحمل کنند ولی من در سایه‌ی خیمه استراحت کنم؟

با ادب

مادر جان! چرا من با برادرانم به صحرا نمی‌روم؟ گرمای بیابان سوزان است و خطر گرگ و نیش مار و عقرب هم وجود دارد.

مهربان و دلسوز

من کسی را دارم که همیشه و در همه جا با من است.

شجاع

.....

## درس چهارم در کاخ نمرود



نمرود پادشاه قدرتمند سرزمین بابل، بر تخت بلندی تکیه داده بود و به در ورودی کاخ نگاه می‌کرد. خدمت گزاران، با لباس‌های بلند در دو صف ایستاده بودند و منتظر آمدن ابراهیم بودند. خداوند حضرت ابراهیم علیه‌السلام را برای هدایت مردم بابل فرستاده بود. ابراهیم از نوجوانی تنها خدای یگانه را می‌پرستید اما عده‌ای از مردم بابل بت پرست بودند. عده‌ای ماه، خورشید و ستارگان را می‌پرستیدند و عده‌ای هم نمرود را خدای خود می‌دانستند.

ابراهیم آن‌ها را به خداپرستی دعوت می‌کرد و می‌گفت: بت‌های چوبی و سنگی خدای شما نیستند. حتی ماه و خورشید و ستارگان پروردگار شما نیستند. تنها کسی را پرستید که آفریدگار شما و آفریدگار زمین و آسمان است، آفریدگار خورشید و ماه و ستارگان است. کسی که تنها خدای مهربان مردم جهان است.

مردم حرف‌های زیبای ابراهیم را می‌شنیدند و به او ایمان می‌آوردند.



نمرود از شنیدن حرف‌های او خشمگین می‌شد. هر روز برایش خبر می‌آوردند که عده‌ای از مردم به خدای ابراهیم ایمان آورده‌اند و بت‌های خود را می‌شکنند.

\*\*\*

آن روز نمرود تصمیم گرفته بود ابراهیم را به کاخ بیاورد. با او گفت و گو کند و او را شکست دهد. همه برای آمدن ابراهیم لحظه شماری می‌کردند. در کاخ باز شد!

ابراهیم با قدم‌هایی آهسته و استوار وارد شد؛ اما در برابر نمرود به سجده نیفتاد!

نمرود فریاد زد: ابراهیم! خدای تو کیست؟

ابراهیم به آرامی اما با افتخار گفت: همان کسی که آسمان و زمین و من و تو را آفریده است!

نمرود خشمگین شد و گفت: من خدای قدرتمند و بزرگ این سرزمین هستم...



کسانی که در کاخ بودند، از ترس نمرود سر تکان می دادند و حرف هایش را تأیید می کردند. ابراهیم از پنجره ی کاخ، نگاهی به آسمان انداخت و گفت:

فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ ، فَأْتِي بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ

پروردگار من خورشید را از مشرق می آورد. تو اگر راست می گویی و خدا هستی، آن را از مغرب بیاور!

سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸

همه به فکر فرو رفتند. آیا نمرود می توانست چنین کاری بکند؟! تا حالا کسی چنین حرفی به پادشاه نزده بود!

با سؤال ابراهیم، نمرود دیگر حرفی برای گفتن نداشت.

ابراهیم، آرام آرام قدم برداشت و از کاخ بیرون رفت تا مردم دیگر را به خداپرستی دعوت کند.

فکر می کنم

پیامبران خدا برای دعوت مردم به کارهای نیک، تلاش زیادی می کردند. پس من هم.....  
چرا حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر نمرود به سجده نیفتاد؟

دوست دارم

من هم مثل حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر ستمگران ...



# سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ

سلام و درود بر حضرت ابراهیم.

سوره صافات، آیه ۱۰۹

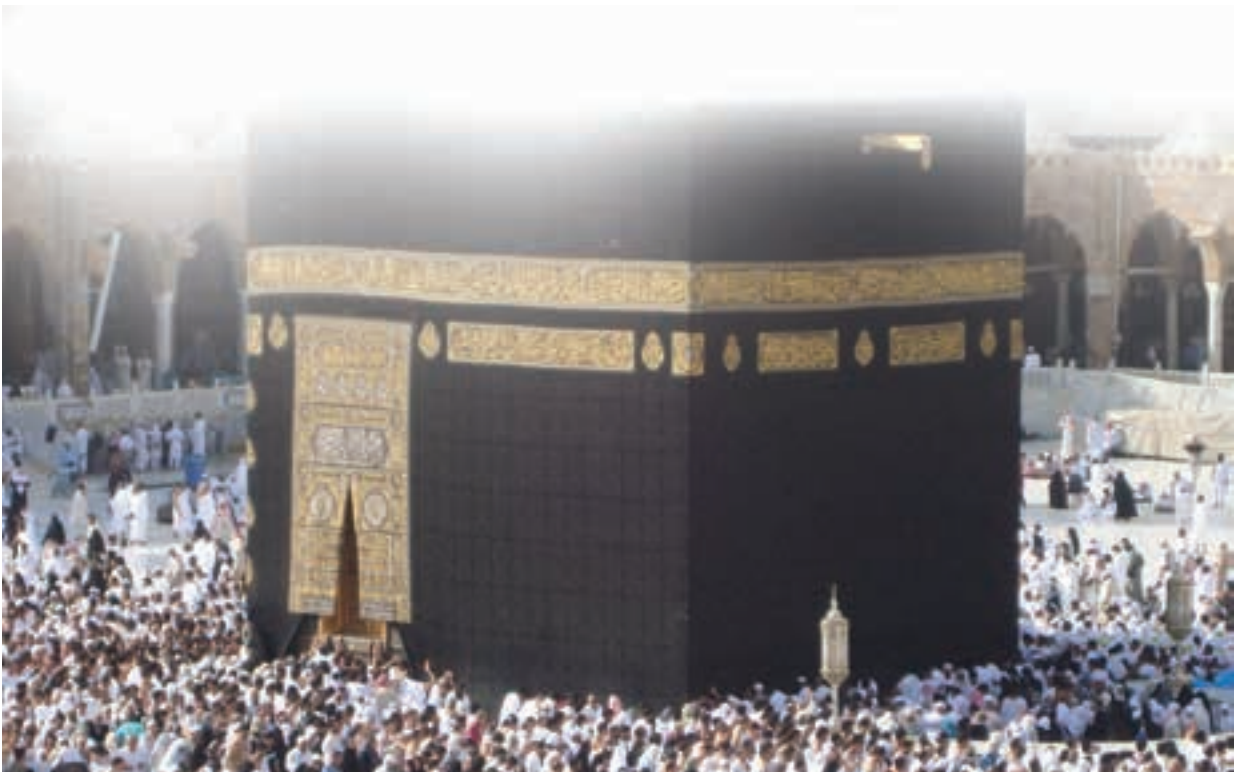
خدا در قرآن به پیامبرش حضرت ابراهیم علیه السلام درود فرستاده است. این تصویر شما را به یاد چه داستانی از زندگی ایشان می‌اندازد؟





در داستان درس با برخی ویژگی‌های حضرت ابراهیم علیه‌السلام آشنا شدیم. این ویژگی‌ها را بنویسید و درباره‌ی آن‌ها با یک‌دیگر در کلاس گفت‌وگو کنید.

- ..... ۱-  
..... ۲-  
..... ۳-  
..... ۴-





کدام قسمت از داستان «در کاخ نمرود»، احساس خوش حالی را در شما به وجود می آورد؟  
چرا نمرود از کارهای حضرت ابراهیم علیه السلام خشمگین می شد؟



داستان این تصویر را برای دوستانت تعریف کن.



کدام جمله در داستان «در کاخ نمرود» با این تصویر ارتباط دارد؟



نام چهاردهمین سوره ی قرآن چیست و چه ارتباطی با این درس دارد؟





صدای نوحه و سینه زنی از هر کوچه و خیابانی به گوش می‌رسد. بیشتر مردم سیاه پوشیده‌اند و در دسته‌های عزاداری حرکت می‌کنند. پرچم‌های سرخ و سیاه در آسمان می‌چرخد و بر شکوه عزاداری می‌افزاید. من و دوستانم دسته‌ی عزاداری حضرت قاسم را تشکیل داده‌ایم. رضا مدّاحی می‌کند. من و محمّد پرچم به دست گرفته‌ایم و در جلوی دسته حرکت می‌کنیم. بچه‌ها سربند «یا حسین» بسته‌اند. صدای اذان بلند می‌شود.

الله اکبر...

عزاداران آماده می‌شوند و نماز ظهر عاشورا با شکوه و عظمت برگزار می‌شود. بعد از نماز، امام جماعت برای دسته‌های عزاداری صحبت می‌کند: محرم ماه درس گرفتن است.



امام حسین علیه السلام و یارانش در روز دهم محرم شجاعانه از اسلام دفاع کردند و سرانجام به دست مردم نادان و ستمگر به شهادت رسیدند.  
ما هر سال در این روزها یاد او و دوستانش را زنده نگه می‌داریم؛ دوستان با ایمان، فداکار، شجاع و مهربان.

\*\*\*

صدای «یا حسین» مردم از گوشه و کنار به گوش می‌رسد.  
بعد از سخنرانی بلند می‌شویم.  
به کمک دوستانم دسته را منظم می‌کنیم.  
همه زیر لب نوحه‌ای را به یاد امام حسین و کودکان او زمزمه می‌کنیم...



فکر می‌کنم



محرم، ماه ...

دوست دارم



وقتی آب می‌نوشم، به یاد تشنگان کربلا بگویم.....

به برگزاری مراسم عزاداری در مدرسه یا مسجد محله کمک کنم. برای این کار می‌توانم:

۱- .....

۲- .....

۳- .....

کامل کنید



حرف اول پاسخ‌های زیر را به هم بچسبان و این جمله از امام حسین علیه‌السلام را کامل کن.

۱- نام سوره‌ای از قرآن به نام پیامبری که کشتی ساخت: .....

۲- سوره‌ای از قرآن به نام آخرین پیامبر خدا: .....

۳- نام سوره‌ای از قرآن به نام پیامبر بت‌شکن: .....

۴- سوره‌ای از قرآن به نام حادثه‌ای که زمین را می‌لرزاند: .....

امام حسین علیه‌السلام فرمود:

«من ..... را خیلی دوست دارم.»





اگر در کربلا بودم .....

.....

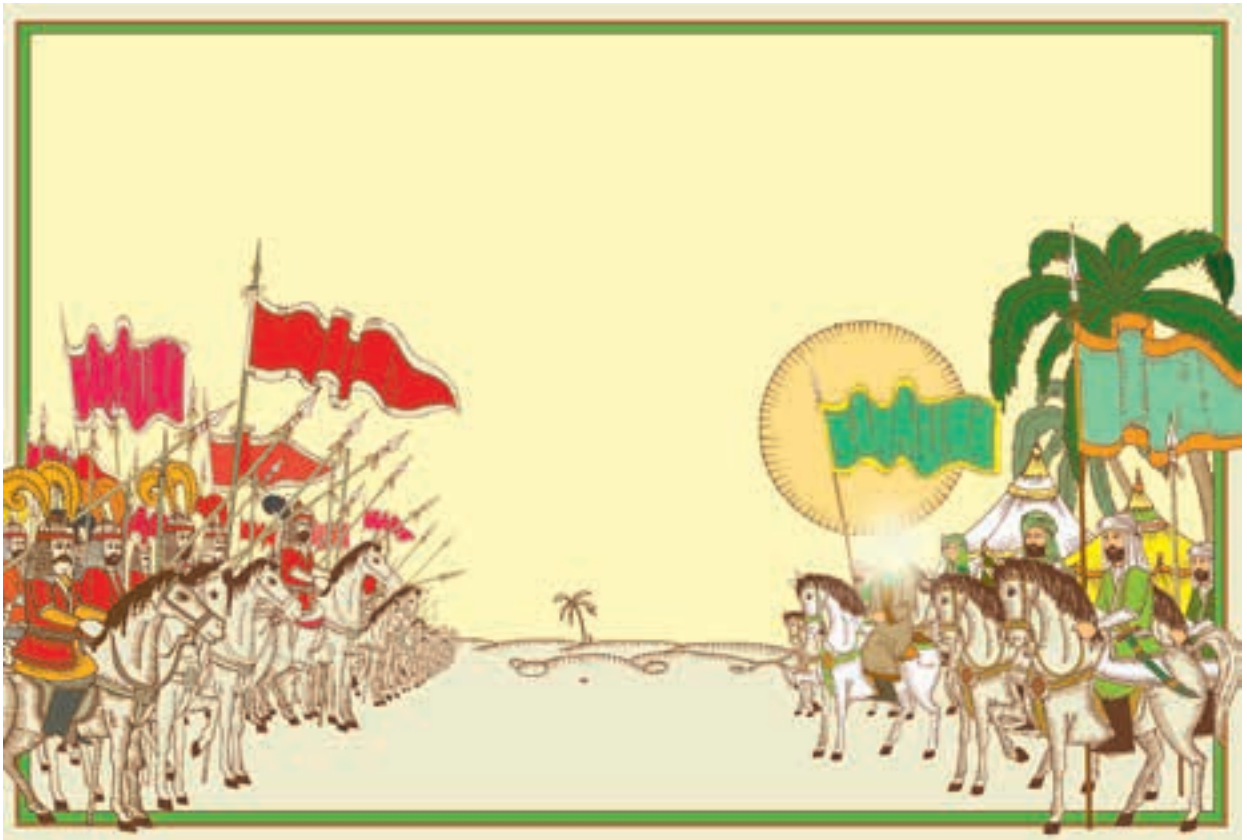
.....

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ

خداوند کسانی را که در راه او مبارزه می کنند، دوست دارد.

سوره ی صف، آیه ی ۴

این عبارت قرآنی را بخوانید و با توجه به تصویر در مورد پیام آن با دوستان خود گفت و گو کنید.



گفت و گو کنیم

ما با انجام دادن چه کارهایی می توانیم پیرو امام حسین علیه السلام باشیم؟



خانه‌هایی که نقطه دارند را رنگ آمیزی کن و عبارت روی پرچم را بخوان.



یعنی: ما (اهل بیت پیامبر) ذلت و خواری را نمی‌پذیریم.

با خانواده

نوحه‌ای مناسب درباره‌ی ماه محرم پیدا کنید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.



## درس ششم بانوی قهرمان



وارد تالار کاخ می شویم. جشن بزرگی برپا کرده اند. افرادی با لباس های رنگارنگ دو طرف تخت یزید ایستاده اند و به ما نگاه می کنند؛ که اسیر هستیم. نگاهم به عمّه زینب است که آرام راه می رود. انگار نه انگار که این همه سختی کشیده است؛ بعد از شهادت بابا دیگر ندیدم که عمّه راحت خوابیده باشد. شب ها بیدار می ماند و ما را در آغوش می گیرد. اشک چشمان ما را با دستان زخمی اش پاک می کند و آن قدر ما را نوازش می کند تا خوابمان ببرد. سپس در گوشه ای به دعا و راز و نیاز با خدا مشغول می شود. اما امروز در برابر دشمنان، عمّه سرش را بلند کرده است و محکم قدم برمی دارد. نگهبان از ما می خواهد بنشینیم. من کنار عمّه می نشینم. همه ی بچه ها، ترسان و نگران به کنار عمّه می آیند. عمّه زینب همه را در آغوش می گیرد و به آرامی نوازش می کند.

دلش شکسته است ولی به روی ما لبخند می زند. یزید با صدای بلند می خندد. اطرافیان او با خنده ی یزید می خندند و به ما نگاه می کنند. ناگهان عمّه از جایش بلند می شود و با صدای بلند می گوید: یزید! فکر می کنی چون به ما





سخت گیری کردی و ما را مانند اسیران به اینجا آوردی، ما خوار شدیم و تو عزیز شدی؟  
صدای عمّه در تمام تالار می پیچد. در یک لحظه همه ساکت می شوند. اطرافیان یزید با ترس  
به یزید نگاه می کنند.

اما عمّه همچنان سخنرانی می کند:  
زیاد خوش حال نباش! وقتی پیش خدا حاضر شوی، آرزو می کنی که کاش این روز را نمی دیدی.  
یزید فقط نگاه می کند و مثل مرده ها بی حرکت مانده است.

\*\*\*

مردم با ترس و وحشت به یک دیگر نگاه می کنند. دیگر کسی به ما نگاه نمی کند و نمی خندد.  
سرم را بلند می کنم. به عمّه نگاه می کنم.  
انگار که دیگر اسیر نیستم.





خداوند به امام علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه، دختری هدیه داد. رسول خدا خیلی خوش حال شد و نام او را «زینب» گذاشت. زینب از کودکی در کنار امام حسن و امام حسین بزرگ شد و دستورات دینی را از پدر و مادر خود یاد گرفت. او زنی دانشمند و اهل عبادت بود و به زنان شهر کوفه قرآن آموزش می‌داد. وقتی امام حسین علیه‌السلام به همراه خانواده‌ی خود به سوی کربلا حرکت کرد، زینب نیز در کنار برادر بود. او در کربلا و حادثه‌های بعد از آن سختی‌های زیادی را تحمل کرد و به همین دلیل، ایشان به صبر و شجاعت و فداکاری معروف شده است.

روز تولّد این بانوی بزرگ را به نام «روز پرستار» نامیده‌اند. می‌دانید چرا؟

کامل کنید

چقدر یزید و اطرافیان‌ش بد بودند که ...

۱- .....

۲- .....

فکر می‌کنم

من هم در زندگی مانند حضرت زینب سلام‌الله‌علیها، در برابر دشمن و سختی‌ها ... .

گفت‌وگو کنیم

کدام بخش‌های داستان «بانوی قهرمان» به این ویژگی‌های حضرت زینب سلام‌الله‌علیها اشاره

می‌کند؟

عبادت



فداکاری



شجاعت



وَاصْبِرُوا، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

صبور باشید، که خدا با صابران است.

سوره ی انفال، آیه ی ۴۶

با توجه به معنای آیه، نمونه‌هایی از صبر حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را بیان کنید.

بگرد و پیدا کن

نام اعضای خانوادگی حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را در گلبرگ‌ها بنویس.



با خانواده

متن زیر را کامل کنید. سعی کنید از این کلمات در جملات خود استفاده کنید.

اسلام دفاع فرزندان امام حسین (ع) دشمنان فداکاری

من حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را خیلی دوست دارم؛ زیرا .....

.....

.....



درس هفتم  
بوی بهشت



مادری پیر و ناتوان داشت.  
با پولی که از راه چوپانی به دست می‌آورد، زندگی خود و مادرش را اداره می‌کرد.  
مدّتی بود که چیزی، فکر اویس را به خود مشغول کرده بود.  
دوستانش که از مدینه آمده بودند، می‌گفتند محمّد انسان بزرگی است. او مهربان‌ترین کسی  
است که تاکنون دیده‌اند!  
او به پیامبر خدا عشق می‌ورزید و آرزو داشت برای یک بار هم که شده او را ببیند.





اما اویس چگونه می‌توانست به آرزوی خود برسد؟! او که نمی‌توانست مادرش را تنها بگذارد!  
روزی تصمیم گرفت برای دیدار پیامبر به شهر مدینه سفر کند.  
اویس چوب‌دستی خود را برداشت، شترها را جمع کرد و به طرف شهر به راه افتاد. وقتی به خانه رسید، مثل همیشه با مهربانی به مادر سلام کرد، کارهای خانه را انجام داد و با ادب کنار مادر نشست.  
سپس ماجرای تصمیم خود را تعریف کرد.  
مادر اویس که علاقه‌ی شدید او را دید، گفت: پسر! می‌دانی که من جز تو کسی را ندارم و به مراقبت تو نیاز دارم. برو! اما بیشتر از نصف روز در مدینه نمان!  
اویس با اولین کاروانی که به مدینه می‌رفت، خود را به شهر پیامبر رساند. او که برای دیدار رسول خدا لحظه شماری می‌کرد، خیلی زود سراغ خانه‌ی پیامبر را گرفت.  
جلوی خانه‌ی پیامبر ایستاد و در زد. کسی در را باز کرد و گفت: رسول خدا به بیرون از شهر رفته است و معلوم نیست کی باز گردد!  
اویس کمی ناراحت شد و با خود گفت: منتظر می‌مانم تا برگردد. سپس کمی در شهر قدم زد و نزدیکی‌های ظهر دوباره به خانه‌ی پیامبر خدا رفت. با نگرانی در زد. مرد در را باز کرد و همان جواب قبلی را داد. ناراحتی اویس بیشتر شد.  
مرد از او پرسید: تو چه کسی هستی؟  
گفت: اویس هستم، شتربانی از یمن!  
اویس به یاد قولی افتاد که به مادرش داده بود. بیشتر از نصف روز نمی‌توانست در مدینه بماند، اگر چه رسول خدا را ندیده بود. برای همین در حالی که حسرت دیدار پیامبر را به دل داشت، با ناراحتی به یمن باز گشت.

\*\*\*

عصر آن روز وقتی پیامبر به خانه آمد، گفت: بوی بهشت را احساس می‌کنم. چه کسی به اینجا آمده است؟  
– شتربانی به نام اویس، از یمن!  
پیامبر خدا فرمود: خداوند به خاطر احترام اویس به مادرش او را خیلی دوست دارد.

فکر می‌کنم

اویس چقدر به مادرش احترام می‌گذاشت که ...

گفت و گو کنیم

اگر من به جای اویس بودم، چه می‌کردم؟

دوست دارم

در قول و قرارهایم به پدر و مادرم .....

.....

بیندیشیم

وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

با پدر و مادر خود به نیکی سخن بگو.

سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۳

این عبارت قرآنی را بخوانید و درباره‌ی معنای آن با دوستان خود گفت و گو کنید.

بین و بگو

شما چگونه به پدر و مادر خود نیکی می‌کنید؟



حرف اول پاسخ‌های زیر را به هم بچسبان و جمله را کامل کن. سپس درباره‌ی معنای آن با دوستان خود گفت‌وگو کن.

- ۱- خواندن نماز در آنجا و به صورت جماعت پاداش زیادی دارد: .....
- ۲- زندگی همه‌ی موجودات زنده به آن بستگی دارد: .....
- ۳- در قنوت نماز می‌خوانیم: .....
- ۴- در ماه رمضان می‌گیریم: .....
- ۵- پیامبری که آتش برایش گلستان شد: .....
- ۶- ستون دین است که هر روز ۵ بار می‌خوانیم: .....

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:  
«بهشت، زیر پای ..... است.»

فکر می‌کنم این جمله، یعنی ....

با هم بخوانیم

### گفتم چشم

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| مادرم گفت بیا گفتم چشم     | پدرم گفت برو گفتم چشم       |
| گوش کردم همه را گفتم چشم   | هرچه گفتند به من با لبخند   |
| خنده بر روی پدر آوردم      | مادرم شاد شد از رفتارم      |
| تا توانستم خوبی کردم       | با پدر مادر خود در هر حال   |
| مادرم گفت از او بهتر نیست  | پدرم گفت تو خوبی پسرم       |
| پسرم، از تو خداهم راضی است | آسمان خنده به رویم زد و گفت |

مصطفی رحماندوست

با خانواده


یکی از پیام‌های قرآنی درباره‌ی پدر و مادر که در سال‌های گذشته یاد گرفتی را پیدا کن و در کلاس برای دوستانت بخوان.



جشن بزرگی در مدرسه برپاست.  
نمازخانه به زیبایی تزیین شده و کیک جشن در کنار هدیه‌های بچه‌ها روی میز قرار گرفته است.  
والدین دانش‌آموزان نیز به این جشن زیبا دعوت شده‌اند.  
امام جماعت مدرسه هم امروز زودتر آمده است تا در جشن بچه‌ها شرکت کند.  
بچه‌های کلاس سوم با چادرهای سفید گل‌دار در نمازخانه‌ی مدرسه جمع می‌شوند. سرود زیبای  
نماز توسط گروه سرود مدرسه خوانده می‌شود.  
خانم مربی چند جمله‌ای برای بچه‌ها صحبت می‌کند.  
دخترهای خوبم! وقتی هفت ساله شدید، به سنّ تحصیل رسیدید و به مدرسه آمدید تا با کمک  
معلمّان عزیز، خواندن و نوشتن را بیاموزید و کتاب‌های خوب را مطالعه کنید.  
امسال که نه ساله شدید، به سنّ تکلیف رسیدید و خداوند شما را به مدرسه‌ی عبادت دعوت  
کرده است...







ناگهان محدّثه از در وارد می‌شود. او با عجله و خوش حالی خودش را از میان جمعیت به خانم مربی می‌رساند. اجازه می‌گیرد و می‌گوید: خانم! یک نامه برای بچه‌ها آمده است!

خانم مربی با تعجب می‌گوید: نامه را به مدیر بده. الان برنامه‌ی جشن داریم! محدّثه ادامه می‌دهد: خانم مدیر از من خواست نامه را برای بچه‌ها بخوانم. خانم مربی مات و مبهوت جای خود را به محدّثه می‌دهد و خود در کنار محدّثه می‌ایستد. همه منتظر هستند تا ببینند ماجرا چیست؟ محدّثه سلام می‌کند و نامه را این‌گونه آغاز می‌کند:

« به نام خداوند رنگین کمان خداوند بخشنده‌ی مهربان

سلام به دوستان خوب ما!

باخبر شدیم امروز در این مدرسه، برای تعدادی از دختران عزیز، جشن تکلیف برگزار می‌شود. ما نیز این روز بزرگ را به شما تبریک می‌گوییم. امسال شما به مقام بزرگی دست پیدا کرده‌اید. از امسال برای همه‌ی شما، یک کارنامه‌ی زیبا در مدرسه‌ی عبادت درست شده است. در این کارنامه، هر کاری امتیاز دارد. ما امتیازهای خوب را خیلی دوست داریم. پس سعی کنید همیشه با انجام دادن کارهای خوب، خداوند را از خودتان راضی کنید. شیوه‌ی درست انجام دستورات خدا را در این مدرسه، عالمان دین به شما می‌آموزند تا انسان‌های خوب و نیکوکاری باشید و از کارهای زشت و بد دوری کنید. بچه‌ها! به یک دیگر نگاه کنید. ببینید در این چادرها چقدر زیبا و دوست‌داشتنی شده‌اید. خداوند خیلی دوست دارد که هنگام نماز، شما را با این لباس زیبا ببیند و سخن شما را بشنود. حتماً حدس زده‌اید که ما چه کسانی هستیم؟! بله ما فرشتگان خدا هستیم.»

همه از شنیدن نامه‌ی محدّثه لذّت بردند و او را تشویق کردند.  
خانم مربی نیز از محدّثه تشکر کرد و گفت: آفرین به محدّثه که این برنامه را به خوبی اجرا کرد.

صدای اذان از بلندگوی مدرسه بلند می‌شود. بچه‌ها سجّاده‌ها را پهن می‌کنند و در کنار دوستانشان در صف نماز می‌نشینند.

امام جماعت در محراب می‌ایستد و نماز جماعت آغاز می‌گردد.

الله اکبر...

\*\*\*

عصر آن روز محدّثه با اشتیاق ماجرای جشن را برای خانواده‌اش تعریف کرد.  
حسین برادر محدّثه که امسال هشت ساله شده است، پرسید: پس کی برای من جشن تکلیف می‌گیرید؟

پدر خندید و گفت: شما چند سال دیگر به سنّ تکلیف می‌رسی ولی خوب است از همین الان نمازهایت را به اندازه‌ای که می‌توانی بخوانی، تا وقتی به سنّ تکلیف رسیدی، انجام آن‌ها برایت سخت نباشد.

هنگام اذان حسین و محدّثه با خوش حالی بلند شدند و وضو گرفتند. آن‌ها دوست داشتند تا به همراه پدر و مادر خود در نماز جماعت مسجد شرکت کنند.

فکر می‌کنم

عبادت یعنی انجام کارهای خوب و شایسته‌ای که خداوند به ما دستور داده است. مانند این که....

۱- همیشه راستگو باشم. ....

۲- .....

۳- .....

۴- .....





الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ

خوشا به حال کسانی که ایمان دارند و کارهای خوب و شایسته انجام می دهند.

سوره ی رعد، آیه ی ۲۹

با توجه به این تصویر، درباره ی معنای آیه با دوستانتان گفت و گو کنید. این آیه چه ارتباطی با موضوع درس دارد؟



دوست دارم



از این پس در رفتار و گفتارم بیشتر دقت کنم چون .... ❀

حتی اگر به سنّ تکلیف نرسیده ام، به احکام دینی عمل کنم تا خدا .... ❀

وقتی به سنّ تکلیف می‌رسیم، خدا برای کارهای ما دستوری مشخص کرده است. نام این دستورها را در شکل‌ها پیدا کن.



کارهایی که نباید انجام دهیم: .....

کارهایی که حتماً باید انجام دهیم: .....

حالا برای هر یک از این دو کار، دو نمونه مثال بنویس.

.....

.....

بگرد و پیدا کن

کدام کلمه به کدام جمله مربوط می‌شود؟

وقتی سوالات دینی داریم.

پزشک

وقتی مریض می‌شویم.

مهندس

وقتی می‌خواهیم خانه بسازیم.

مرجع تقلید<sup>۱</sup>





### جشن عبادت

|      |         |        |                     |            |    |
|------|---------|--------|---------------------|------------|----|
| پر   | می زند  | پروانه | سفیدش               | چادر       | با |
| مادر | جانماز  | بر     | می نشیند            | خوش حال    |    |
| را   | نماز او | چادر   | امروز               | مادر خریده |    |
| گلها | مثل     | زیبا   | چادر نماز او        | هست        |    |
| قرآن | خریده   | بابا   | با شمع و دسته ای گل |            |    |
| آن   | طلایی   | جلد    | بوی گلاب دارد       |            |    |
| شاد  | می پرد  | پروانه | آبی                 | آسمان      | تا |
| باد  | مبارکش  | به به  | جشن عبادت           | اوست       |    |

با خانواده

جواب نامه ی فرشته ها را در چند خط برایشان بنویس.

.....

.....

.....

## درس نهم گفت و گو با خدا



صدای اذان که بلند می‌شد، رسول خدا از جا برمی‌خاست. مسواک می‌زد و بهترین لباس خود را می‌پوشید. سپس موهای خود را شانه می‌زد و با ظاهری آراسته به سوی مسجد می‌رفت. ایشان می‌فرمود: خداوند کسی را که برای گفت‌وگو با او، خود را آراسته و خوشبو کند، دوست دارد.

\*\*\*

وقتی می‌خواهیم با خدا گفت‌وگو کنیم، باید پاک و آراسته باشیم. زیرا خداوند پاکیزگی را دوست دارد و به ما فرمان داده است پیش از نماز وضو بگیریم و با بدن و لباس پاک وارد نماز شویم. اگر بدن یا لباس ما به چیزهای نجس مانند ادرار و خون آلوده بود، باید آن را با آب بشویم. استفاده از دستمال کافی نیست.

\*\*\*



ما مسلمانان هر روز پنج نوبت نماز می‌خوانیم. نمازهای صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا. سال گذشته با چگونگی خواندن یک نماز دو رکعتی آشنا شدید!<sup>۱</sup> برای خواندن نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی، پس از خواندن تشهد در رکعت دوم، برمی‌خیزیم و این ذکر را سه مرتبه تکرار می‌کنیم:

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ»<sup>۲</sup>

آن‌گاه همانند رکعت اول و دوم، به رکوع و سجده می‌رویم. در رکعت آخر نماز، پس از دو سجده می‌نشینیم و تشهد و سلام را می‌خوانیم. حالا می‌توانیم نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی را به درستی بخوانیم.

۱- معلم گرامی پیش از ادامه‌ی درس، یک نماز دو رکعتی را در کلاس تمرین کنید.

۲- به این ذکر تسبیحات اربعه گفته می‌شود.



بین و بگو



هر صدا، نشانه‌ی چیست؟



اگر کسی که خیلی او را دوست دارید، شما را صدا بزند؛ چه می‌کنید؟  
اذان ما را به سوی ....

دوست دارم



هنگامی که صدای زیبای اذان را می‌شنوم، ....





## یا بُنَى أَقِمِ الصَّلَاةَ

(لقمان به فرزندش گفت:) ای فرزندم! نماز را به پادار.

سوره ی لقمان، آیه ی ۱۷

این عبارت قرآنی را بخوانید و درباره ی معنای آن با دوستانتان گفت و گو کنید.

گفت و گو کنیم



به نظر شما چرا باید در نماز پاکیزه باشیم؟

تمرین کنیم



تعدادی از دانش آموزان داوطلب در کلاس اذان بگویند.



## بانگ توحید

پیش از طلوع خورشید  
وقتی پرندۀ شب  
برخاستم من از خواب  
دست دعا گشودم  
از پشت بام مسجد  
بار دگر به دلها  
من جانماز خود را  
آن‌گاه با خدایم

وقتی سپیده سر زد  
از بام خانه پر زد  
رفتم وضو گرفتم  
یاری از او گرفتم  
برخاست بانگ توحید  
نور نشاط بخشید  
آهسته باز کردم  
راز و نیاز کردم

بابک نیک‌طلب



بگرد و پیدا کن



سعید می خواهد این کارها را قبل از خواندن نماز انجام دهد. به او کمک کنید و آن‌ها را به ترتیب شماره گذاری کنید.

رفتن به مسجد محل



وضو گرفتن



پاک کردن دست از خون



قرار گرفتن به سوی قبله



شانه کردن مو و عطر زدن



کامل کنید



ما هر روز ... نوبت نماز می خوانیم.

نماز عصر ... رکعت

نماز ظهر ... رکعت

نماز صبح ... رکعت

نماز عشاء ... رکعت

نماز مغرب ... رکعت

• بنابراین ما مسلمانان در هر روز .... رکعت نماز واجب می خوانیم.

با خانواده



شعر یا داستانی زیبا با موضوع «نماز» پیدا کنید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.



درس دهم  
ماه مهمانی خدا



سحر، امشب در تپیه‌ی غذا به مادر کمک کرده و سفره را انداخته است.  
بعد از شام، مادر به سحر می‌گوید: می‌دانی فردا چه روزی است؟  
– فردا روز اوّل ماه رمضان است.  
– اما برای تو یک روز دیگر هم هست.  
– چه روزی؟





— روز تولدت. نه سال پیش، تو در چنین شبی هنگام سحر به دنیا آمدی و نامت را سحر گذاشتیم.

— چه زیبا! پس هدیه‌ی تولدم چه می‌شود؟

— یک سجّاده‌ی زیبا برایت خریده‌ام تا از این به بعد نمازهایت را با آن بخوانی.

یک سجّاده هم برای برادرت سعید گرفته‌ام تا او هم کم کم نماز خواندن را تمرین کند.

پدر می‌گوید: دخترم! در چه ماه خوبی به دنیا آمده‌ای. ماه مهمانی خدا!

سعید با خوش حالی سجّاده‌اش را باز می‌کند و از پدر می‌پرسد: ماه رمضان چه فرقی با ماه‌های

دیگر دارد؟

پدر می‌گوید: در این ماه، مردم بیشتر از ماه‌های دیگر عبادت می‌کنند، در مسجد جمع می‌شوند

و با خواندن نماز و قرآن با خدا سخن می‌گویند؛ درست مثل یک مهمانی بزرگ!

بعضی شب‌ها هم مردم تا سحر بیدار می‌مانند و دعا می‌کنند.

مادر ادامه می‌دهد: در این ماه، روزه‌داران بیشتر به فکر نیازمندان هستند و برای آن‌ها غذا و

لباس تهیه می‌کنند. در مساجد و خانه‌ها، سفره‌های افطار پهن می‌شود و مردم با صمیمیت و مهربانی از

یک‌دیگر پذیرایی می‌کنند.

سعید می‌گوید: من هم دوست دارم مثل سحر فردا روزه بگیرم!

پدر دستی بر سر او می‌کشد و می‌گوید: روزه برای تو واجب نیست ولی اگر دوست داری،

می‌توانی بعضی روزها را روزه بگیری.

مادر می‌گوید: حالا زودتر بخواهید تا بتوانید برای خوردن سحری بیدار شوید.



رمضان، ماه بزرگ خداست و خداوند در این ماه پاداش‌های فراوان به بندگانش می‌دهد. ماهی که همه‌ی مسلمانان برای انجام فرمان خدا روزه می‌گیرند. پیش از اذان صبح از خواب برمی‌خیزند، سحری می‌خورند و از اذان صبح تا اذان مغرب از خوردن و آشامیدن دوری می‌کنند. البته خدای مهربان به بیماران و کسانی که توانایی روزه گرفتن در ماه رمضان را ندارند، اجازه داده است تا ماه رمضان سال بعد، هر زمان که توانستند روزه بگیرند.



با شنیدن نام ماه رمضان به یاد چه چیزهایی می‌افتی؟  
آن‌ها را در کادرها یادداشت کن.

An empty rectangular box with a pink border and a small blue and orange flower icon on the right side.An empty rectangular box with a pink border and a small blue and orange flower icon on the right side.An empty rectangular box with a pink border and a small blue and orange flower icon on the right side.

سپس با استفاده از آن‌ها چند جمله بنویس.

دوست دارم در ماه مهمانی خدا، بتوانم .....

.....



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ

ای مؤمنان، روزه گرفتن بر شما واجب شد.

سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۳

این عبارت قرآنی را با دقت بخوانید و درباره ی آن با یک دیگر گفت و گو کنید.

بگرد و پیدا کن



نیازمندان ثواب عبادت در آن شب، از سایر شب های ماه رمضان بیشتر است.

بیماران روزه داران به فکر آن ها هستند.

سنّ تکلیف در این ماه خدا بیشتر از ماه های دیگر به بندگانش پاداش می دهد.

ماه رمضان از اذان صبح تا اذان مغرب چیزی نمی خورند.

شب قدر تا رمضان سال بعد فرصت دارند روزه های خود را بگیرند.

روزه داران سحر از امسال، روزه های خود را به صورت کامل می گیرد.





رضا و راضیه، برادر و خواهر هستند. رضا هنوز به سنّ تکلیف نرسیده است ولی دوست دارد مثل خواهرش روزه بگیرد و در این عبادت شیرین شرکت کند. تو چه راهی را به او پیشنهاد می‌کنی؟



### سفره‌ی خداوند

|                     |                |
|---------------------|----------------|
| پَر می‌کشد دل من    | تا آسمان مسجد  |
| پرکرده آسمان را     | بوی اذان مسجد  |
| گلدسته‌های مسجد     | بوی جوانه دارد |
| گویی درون آن‌ها     | گل آشیانه دارد |
| چون روزه بوده‌ام من | امروز شادمانم  |
| بر سفره‌ی خداوند    | امروز میهمانم  |







- حرف اوّل پاسخ های زیر را به هم بچسبان تا جمله را کامل کنی.
- ۱- نام دختر پیامبر اسلام است: .....
  - ۲- گلی که نشانه‌ی شهیدان است: .....
  - ۳- یک وعده‌ی غذایی که در ماه رمضان قبل از اذان صبح می‌خوریم: .....
  - ۴- وقتی خورشید ..... می‌کند، وقت نماز صبح به پایان می‌رسد.
  - ۵- پیامبری که در کودکی به چاه انداخته شد: .....
  - ۶- ظهر جمعه در همه‌ی شهرها به صورت جماعت خوانده می‌شود: .....

امام خمینی رحمه الله علیه: «ما باید ..... را آزاد کنیم.»



خاطره‌ای از ماه رمضان برای دوستانت در کلاس تعریف کن.



تحقیق کنید هنگامی که روزه هستیم، کدام ورزش را در طول روز نباید انجام دهیم؟! چرا؟

## درس یازدهم عید مسلمانان



الله اکبر... الله اکبر... و لله الحمد....  
مردم دسته دسته خودشان را به مصلی<sup>۱</sup> می‌رسانند.  
همه لباس‌های تمیز و زیبای خود را به تن کرده‌اند.  
بوی خوش عطر در فضا پیچیده است.  
من هم به همراه پدر و مادرم به مصلی آمده‌ام، تا برای اولین بار در نماز عید فطر شرکت کنم.  
جمعیت زیادی در مصلی بزرگ شهر نشسته‌اند و همراه با امام جماعت، این کلمات را تکرار می‌کنند.  
الله اکبر... الله اکبر... و لله الحمد....  
نماز عید، با شکوه فراوان شروع می‌شود.  
امام جماعت پس از حمد و سوره، دست‌ها را برای قنوت بالا می‌برد و همه با هم دعای قنوت را  
زمزمه می‌کنند.



نماز که تمام می‌شود، همه با هم دست می‌دهند. عید را به هم تبریک می‌گویند و با شیرینی و شکلات از یک‌دیگر پذیرایی می‌کنند.

امروز عید فطر است.

روزی که همه‌ی مسلمانان خوش حال هستند و خدا را شکر می‌کنند؛ زیرا آن‌ها توانسته‌اند ماه رمضان را با موفقیت روزه بگیرند و به فرمان خدا عمل کنند.

همه با هم تکبیرها را ادامه می‌دهیم:

الله اکبر... الله اکبر... لا اله الا الله... الله اکبر

سپس امام جماعت رو به مردم می‌ایستد و برای آن‌ها سخنرانی می‌کند.

بعد از نماز و سخنرانی بلند می‌شویم. پدر می‌گوید: خوب است در این روز جشن، به دیدار دوستان

و آشنایان برویم.

خوش حال می‌شویم. دوست دارم در این روز به دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگ بروم و از آن‌ها عیدی

بگیرم!



فکر می‌کنم

عید فطر، عید ... .

دوست دارم

من هم در روز عید فطر با خانواده‌ام، ... .

ببین و بگو

این تصاویر، نماز عید فطر در سایر کشورها را نشان می‌دهد.

هند



فلسطین



از این تصاویر چه می‌فهمی؟

خاطره‌گویی

خاطرات خود از شرکت در مراسم نماز عید فطر را برای دوستان در کلاس تعریف کن.



بیندیشیم



امام علی علیه السلام درباره‌ی روز عید فطر می‌فرماید :

این روز را خدا برای شما عید قرار داده است. در این روز بسیار دعا کنید.

سه دعا از بهترین دعاهایی را که دوست داری در روز عید فطر از خدا بخواهی، بگو.

بگرد و پیدا کن



خانه‌های مربوط به هم را به یک‌دیگر وصل کنید.

روز مادر

جشن تکلیف

عید نوروز

عید فطر

بهار

نماز عید

میلاد حضرت زهرا (سلام الله علیها)

عید عبادت

گفت‌وگو کنیم



چرا مسلمانان هر سال روز عید فطر را جشن می‌گیرند و این روز را به یک‌دیگر تبریک می‌گویند؟

با خانواده



گزارش کوتاهی از برگزاری مراسم عید فطر در شهر خود تهیه کن و در کلاس بخوان.



## درس دوازدهم سخن آسمانی



آهسته گام برمی داشت تا کسی متوجه نشود.  
تاریکی شب بهترین فرصت برای اجرای تصمیمش بود.  
تصمیم گرفته بود تا آنچه را که بارها از دیگران شنیده  
بود، خود از نزدیک ببیند.  
مدّت ها بود که به هر جای شهر می رفت، صحبت از او بود  
و حرف های او.  
می گفتند: کافی است یک بار به سخنان او گوش کنی تا  
شیفته ی او شوی.  
و حالا او به خانه ی پیامبر رسیده بود.  
صدای زیبا و دلنشین تلاوت قرآن به گوش می رسید:



## إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

کسانی که به خدا ایمان می آورند و کارهای نیک انجام می دهند، بهترین آفریده‌های خدا هستند.

سوره ی بینه، آیه ی ۷

ایستاده بود و آیات زیبای قرآن را گوش می کرد.  
مدّتی گذشت. نگاهش به آسمان افتاد.  
نمی دانست چه مدّت است که کنار دیوار ایستاده است.  
آن قدر شنیدن آیات قرآن برای او جَدّاب و دلنشین بود که متوجّه نشد چه قدر زمان گذشته است.  
باید هرچه زودتر از آنجا دور می شد.  
آرام آرام عقب رفت. هنوز چند قدمی برداشته بود که به مانعی برخورد. با ترس صورتش را برگرداند. باورش نمی شد. یکی از دوستانش بود.  
هر دو با تعجّب به هم نگاه می کردند.  
اما فرصت هیچ صحبتی نبود.  
هر دو آرام از کنار خانه دور شدند.  
هنوز چند قدمی نرفته بودند که شخص دیگری را در گوشه‌ی دیگر دیوار دیدند.  
یکی دیگر از دوستانشان بود.  
حالا هر سه نگران و ترسان کنار هم ایستاده بودند.  
- شما اینجا چه می کنید؟

- برای... برای شنیدن آیات قرآن آمده‌ایم.  
- اگر مردم ببینند که بزرگان شهرشان هم برای شنیدن سخنان پیامبر به اینجا می‌آیند، درباره‌ی ما چه فکری خواهند کرد؟  
- بهتر است به یک‌دیگر قول دهیم که دیگر اینجا نیاییم.  
- آری، قول می‌دهیم!

این ماجرا شب بعد هم تکرار شد.  
باز هم همان سه نفر!  
و باز هم قولی دوباره!  
شب سوم فرا رسید.  
باورش عجیب بود!  
باز هم آن سه نفر در پشت دیوارهای خانه‌ی پیامبر، به صدای دلنشین آیات قرآن گوش می‌دادند.  
آن‌ها حقیقتی بزرگ را در آیات قرآن یافته بودند که نمی‌توانستند با هیچ قول و قراری آن‌را فراموش کنند.

بدانیم



قرآن کتاب آسمانی مسلمانان است. کتابی که از سوی پروردگار مهربان و توسط پیامبر اسلام به میان انسان‌ها آمده است. خدا در قرآن راه و رسم زندگی را به ما نشان داده است و دستورات و احکام دینی را به روشنی بیان کرده است. پیام‌های قرآنی که تاکنون با آن‌ها آشنا شدیم، تنها بخش کوچکی از دستورات زندگی است که در سوره‌های قرآن به چشم می‌خورد. ما مسلمانان قرآن را می‌خوانیم، آیات آن را می‌فهمیم و سعی می‌کنیم در زندگی به آن عمل کنیم.



گفت و گو کنیم

چرا آن سه نفر، قول و قرار خود را فراموش می کردند؟

بگرد و پیدا کن

این آیه شما را به یاد چه قصه‌ای می اندازد؟

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ

سوره‌ی فیل، آیه‌ی ۱

چه قصه‌های دیگری از قرآن شنیده‌ای؟ برای دوستانت تعریف کن.

کامل کنید

با پدر و مادر خود به  
نیکی رفتار کنم.

از پیام‌ها و دستورات  
قرآنی یاد گرفتم که...

دوست دارم



دوست دارم آیات قرآن را بخوانم و بفهمم. زیرا....

بیندیشیم



این آیه را بخوانید. سپس عبارت زیر را کامل کنید.

فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ

به هر مقدار که می‌توانید، از آیات قرآن بخوانید.

سوره‌ی مُزَمِّل، آیه‌ی ۲۰

..... سعی می‌کنم هر وقت می‌توانم، قرآن بخوانم. بنابراین.....

.....



در روز، چند بار سوره‌های قرآن را در نماز می‌خوانم؟

## باغ قرآن

|  |   |
|--|---|
| من آرزو دارم که روزی<br>در گوشه‌ای بنشینم آرام<br>من خوب می‌دانم که قرآن<br>هر حرف زیبایی که دارد<br>قرآن برایم مثل باغی است<br>باید همیشه دوست باشم | مثل پدر قرآن بخوانم<br>از قصه‌های آن بخوانم<br>از هدیه‌های آسمان است<br>حرف خدای مهربان است<br>باغی پر از گل‌های خوشبو<br>مانند یک پروانه با او |
|--|---|

افسانه شعبان‌نژاد

داستان «سخن آسمانی» را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

یکی از پیام‌های قرآنی را انتخاب کنید. آن را با خط زیبا بنویسید و تزیین کنید.



## درس سیزدهم انتخاب پروانه



از مدّت‌ها پیش منتظر این روز بود.  
قرار بود امروز همراه با خانواده به یک مهمانی برود.  
خاله و دخترخاله‌هایش هم در این مهمانی بودند و او می‌توانست تمام روز با بچه‌ها بازی کند.  
صدای مادر بلند شد: دخترم! من آماده‌ام. زودتر حاضر شو.  
پروانه برای آخرین بار جلوی آینه آمد.  
با دیدن خودش لبخندی زد.





می‌خواست از جلوی آینه کنار برود که ...  
به یاد حرف‌های خانم معلّم افتاد؛ در روز جشن تکلیف.  
دخترهای گلم! همه‌ی شما خوب می‌دانید که خدا بهترین و مهربان‌ترین دوست ماست. اگر خدا  
از شما چیزی بخواهد، چه می‌کنید؟  
و بچه‌ها جواب داده بودند: سعی می‌کنیم هر طور شده، خواسته‌اش را انجام بدهیم.  
و خانم معلّم گفته بود:  
حالا این دوست مهربان از شما دخترهای نازنین خواسته که وقتی به سنّ تکلیف رسیدید، در برابر  
نامحرم‌ان خودتان را بپوشانید و با حجاب باشید.  
دخترهای خوب من! دوست دارم از امروز به خواسته‌ی این دوست جواب دهید.  
صدای مادر، پروانه را متوجّه خودش کرد.  
یک‌بار دیگر خودش را در آینه نگاه کرد.  
روسری قشنگ و گل‌دارش را باز کرد و آن‌را طوری بست که گردن و موی سرش پیدا نباشد.  
به پیراهنش نگاه کرد. آستینش کوتاه بود.  
به سمت کمدش رفت.  
یک پیراهن آستین بلند بیرون آورد و پوشید.  
چقدر زیباتر شده بود.  
خیلی خوش حال بود.



احساس می‌کرد بهترین دوستش هم خیلی خوش حال است.  
کنار مادر آمد و صدا زد: مادر! من آماده‌ام.  
مادر چادرش را سر کرد و گفت: آفرین به دختر گلم!  
نگاه پروانه به مادر افتاد و پرسید: من هم چادر بپوشم؟  
مادر لبخندی زد و گفت: اگر دوست داری می‌توانی چادرت را هم سر کنی. با چادر، حجاب تو کامل تر می‌شود.  
پروانه کمی با خود فکر کرد. دوست داشت بهترین حجاب را انتخاب کند...

دختران واجب است تمام بدن و موی سر خود را از نامحرمان بپوشانند. اما لازم نیست صورت را بپوشانند. همین طور لازم نیست دست‌ها را از مچ تا انگشتان بپوشانند. کسانی مثل پدر بزرگ، پدر، برادر، عمو و دایی محرم نامیده می‌شوند. یعنی لازم نیست در برابر آن‌ها موی سر خود را بپوشانیم. اما بقیه‌ی مردها مثل شوهرخواهر، پسرعمو، پسر دایی، پسرخاله و... برای دختران، نامحرم هستند.



فکر می‌کنم



انتخاب پروانه چه بود؟ چرا؟

دوست دارم



همیشه پوششی مناسب داشته باشم تا.....

بیندیشیم



## كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ

زنان بهشتی مانند مرواریدهای پوشیده در صدف هستند.

سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۲۳

می‌توانید میان این تصویر و حجاب، ارتباطی پیدا کنید؟





به نظر شما پوشش مناسب برای یک پسر یا دختر مسلمان چگونه باید باشد؟

چگونه می‌توانیم در مهمانی‌ها، دستورات اسلامی را رعایت کنیم؟

بگرد و پیدا کن



کدام محرم و کدام نامحرم هستند؟ به کلمه‌ی مناسب وصل کن.

عمو

پسرخاله

شوهرخواهر

پدربزرگ

دختر دایی

پسرعمو

نامحرم

محرم



## مثل فرشتگان

مثلِ گلِ شکفته      مثلِ گلِ بهارم  
من نیز مثلِ گل‌ها      گلبرگِ ناز دارم  
این چادر قشنگ است      گلبرگِ دور رویم  
با عطر و بوی گلبرگ      زیباست عطر و بویم  
مثلِ پرنده دارم      بالی بلند و زیبا  
با بالِ نرم چادر      پر می‌کشم به بالا  
من در میان چادر      مانند سرو نازم  
با این که سربه زیرم      بسیار سرفرازم  
با چادرِ قشنگم      زیبا و شادمانم  
یک دختر نمونه      مثلِ فرشتگانم

سید محمد مهاجرانی

با خانواده

تصویری از پوششی مناسب برای بیرون از خانه نقاشی کن و به کلاس بیاور.



نگران بود!

مَدّتی بود خبری از او نداشت. نکند برای پدر...

پدرش را خیلی دوست می‌داشت.

پنج ساله بود که مادرش خدیجه از دنیا رفته بود و از آن پس، آن دو بهترین دوست و همدم

یک‌دیگر بودند.

و حالا پدر به جهاد با دشمنان رفته است.

به یاد چند روز قبل افتاد. هنگام رفتن پدر.

پیامبر او را در آغوش کشیده بود. پیشانی‌اش را بوسیده بود و مثل همیشه به او گفته بود: دخترم!

بوی بهشت می‌دهی!

دیگر نمی‌توانست بیشتر از این منتظر بماند.

چادرش را بر سر کرد و به سوی میدان جنگ رفت.

\*\*\*

گرد و خاک همه جا را پر کرده است.

به هر طرف که نگاه می‌کند، پیامبر را نمی‌بیند. نگرانی‌اش بیشتر می‌شود.

جان خودش هم در خطر است اما جان پیامبر برایش مهم تر است.  
اطراف خود را به دقت نگاه می کند.  
پیامبر را می بیند. به تخته سنگی تکیه زده است. خون از پیشانی او جاری است.  
فاطمه فریادی می زند. به سوی خیمه ها می رود و ظرف آبی می آورد.  
پیامبر به سختی چشمانش را باز می کند و لبخندی می زند.

سلام دخترم!

سلام بابا!

و فاطمه در آغوش پدر می افتد.

اما به سرعت برمی خیزد.



با دستمال تمیزی خون را از چهره‌ی پدر پاک می‌کند. اما خون پیشانی بند نمی‌آید. مرهمی<sup>۱</sup> درست می‌کند و بر روی زخم پیشانی می‌گذارد.  
پیامبر آرام به چهره‌ی خسته‌ی دخترش نگاه می‌کند.  
این اولین بار نیست که او زخم‌هایش را می‌بندد. مشرکان بارها با سنگ سرش را زخمی کرده بودند و فاطمه زخمش را بسته بود.  
بارها زباله و خاکستر بر سرش ریخته بودند و فاطمه سرو صورتش را پاک کرده بود.  
و این بار نیز...  
خون پیشانی بند آمده است. پیامبر و فاطمه به هم نگاه می‌کنند.  
فاطمه به یاد نگاه مهربان مادرش خدیجه می‌افتد،  
و پیامبر به یاد دستان مهربان مادرش آمنه!  
پیامبر دخترش را به سینه‌اش می‌چسباند. چشمانش را می‌بندد و با مهربانی می‌گوید: مادر بابا!

بدانیم



حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها دختر پیامبر اسلام و حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها است. او از بهترین و شایسته‌ترین زنان جهان است. پیامبر خدا درباره‌ی او می‌فرمود: خداوند فاطمه را دوست دارد و کسانی که فاطمه را دوست داشته باشند نیز دوست دارد.  
فاطمه خیلی به پدر احترام می‌گذاشت و مانند یک مادر برای او دلسوز بود؛ برای همین پیامبر خدا او را «اُمّ آبیها» یعنی «مادرِ پدرش» نام نهاده بود. او همسر حضرت علی علیه‌السلام و مادر حسن و حسین بود.  
حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها بانویی مؤمن و دانشمند بود. با صبر و حوصله به پرسش‌های زنان مدینه پاسخ می‌داد و از راهنمایی آن‌ها خسته نمی‌شد.

۱- دارویی که روی زخم می‌گذارند.





حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها، بهترین ...

بگرد و پیدا کن

با کمک دوستان، برخی از نام‌های حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها را در این جدول پیدا کن و دور آن‌ها خط بکش. با حروف باقی‌مانده یکی دیگر از نام‌های ایشان ساخته می‌شود، آن‌را بنویس.

زکیّه فاطمه صدیقه

مرضیه بتول طاهره مبارکه

|   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|
| ز | ف | ا | ط | م | ه |
| ک | ص | د | ی | ق | ه |
| ی | ط | ا | ه | ر | ر |
| ه | ب | ت | و | ل | ض |
| ر | ی | ح | ا | ن | ه |
| م | ب | ا | ر | ک | ه |

کامل کنید

بهترین .....

معلم زنان شهر .....

در برابر نامحرم همیشه .....

معروف به .....

دختر .....

حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها

مادر امام .....

و .....

همسر .....



وقتی حضرت فاطمه به دنیا آمد، خداوند به پیامبرش گفت:

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

ای پیامبر! ما به تو هدیه‌ای بسیار خوب دادیم.

سوره‌ی کوثر، آیه‌ی ۱

به نظر شما حضرت فاطمه برای پدرش چگونه دختری بود که پیامبر خدا او را این قدر دوست داشت؟

.....

.....

.....

.....

### داستان تسبیح

روزی حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها به دیدار پدر بزرگوارشان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه و آله رفتند. هنگام ورود به ایشان سلام کردند.

پیامبر مهربان پس از پاسخ سلام، دست او را بوسیدند و به او فرمودند: دخترم می‌خواهم به تو ذکری بیاموزم؛ خوب است در پایان هر نماز آن را بخوانی:

ذکر الله اکبر ۳۴ مرتبه      ذکر الحمد لله ۳۳ مرتبه      ذکر سبحان الله ۳۳ مرتبه

حضرت زهرا بسیار خوش حال شدند و از پدر تشکر کردند. پس از خداحافظی از ایشان، به سوی خانه حرکت کردند. در حالی که در مسیر به آنچه پدر مهربانشان گفته بودند، فکر می‌کردند.

حضرت زهرا با استفاده از مقداری خاک تمیز و آب، تسبیحی را از گل درست کردند. از آن پس به این اذکار، تسبیحات حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها می‌گویند.





می‌توانی قصه‌ی این عکس‌ها را برای دوستانت تعریف کنی؟



آیا داستان دیگری از زندگی امام علی علیه‌السلام و حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها می‌دانی؟

با خانواده

به کمک اعضای خانواده، یک تسمیه درست کن و به کلاس بیاور.  
مواد مورد نیاز: یک بسته گل سفالگری، مقداری کاموا و یک سوزن خیاطی.

درس پانزدهم  
همسفر ناشناس



کاروان برای زیارت خانه‌ی خدا به راه افتاد.  
بین راه چند روزی در مدینه استراحت کردند.  
هنگام حرکت به سوی مکه، مرد ناشناسی به آن‌ها پیوست.  
با اینکه کسی او را نمی‌شناخت ولی به آن‌ها محبت می‌کرد.  
همیشه به یاد خدا بود و با چهره‌ای خندان و با نشاط به هم‌هی کاروان  
کمک می‌کرد.  
با کودکان بازی می‌کرد، به تشنگان کاروان آب می‌رساند، به  
پیرمردان کمک می‌کرد تا بر اسب‌ها و شترها سوار شوند و....

\*\*\*

مسافری در میانه‌ی راه به کاروان پیوست. او در نگاه اول، مرد  
ناشناس را شناخت. با کمال تعجب پرسید: این مرد را که کارهای  
شما را انجام می‌دهد، می‌شناسید؟





- نه! او را نمی‌شناسیم. مردی مؤمن و نیکوکار است. ما از او تقاضا نکرده‌ایم تا کاری انجام دهد ولی خودش دوست دارد در کارها به دیگران کمک کند.

مرد مسافر ادامه داد: اگر او را می‌شناختید، حاضر نمی‌شدید او برای شما این کارها را انجام دهد.

- مگر او کیست؟

- او علی ابن الحسین، امام سجاد است.

اهل قافله تا این جمله را شنیدند، با ناراحتی به سوی امام دویدند و گفتند:

- ببخشید شما را نشناختیم.

- چرا خود را معرفی نکردید؟! ممکن بود به شما بی‌احترامی کنیم!

- اشتباه ما را ببخشید.

امام با مهربانی به جمعیت نگاه کرد و گفت:

من خودم تصمیم گرفتم با شما که مرا نمی‌شناسید، همسفر شوم. چون کسانی که مرا می‌شناسند، اجازه نمی‌دهند برایشان خدمتی انجام دهم.



برای همین خود را معرفی نکردم تا بتوانم به همه کمک کنم.  
اهل قافله با چهره‌ای شرمگین به امام نگاه می‌کردند.  
آن‌ها بیشتر از گذشته امام سجّاد علیه‌السلام را دوست داشتند.



بدانیم



امام سجّاد علیه‌السلام، فرزند امام حسین علیه‌السلام و چهارمین امام ما مسلمانان است. او با یتیمان مهربان بود و در تاریکی شب برای فقیران غذا می‌برد. بسیار سجده و عبادت می‌کرد و به همین دلیل به «سجّاد<sup>۱</sup>» و «زین‌العابدین<sup>۲</sup>» معروف شده است. قرآن را با صدای دلنشینی می‌خواند. ایشان دعاهای زیادی نیز به یاران خود آموخت. مجموعه‌ای از این دعاهای زیبا در کتابی به نام «صحیفه‌ی سجّادیه» جمع شده است.

امام سجّاد علیه‌السلام به همراه پدر در کربلا حضور داشت. او در آن زمان به دلیل بیماری نتوانست در جنگ شرکت کند، اما تا آخر عمر با ظالمان مبارزه کرد و سرانجام به دست ستمگران به شهادت رسید. قبر ایشان در شهر مدینه و در قبرستان بقیع قرار دارد.

فکر می‌کنم



ما به داشتن چنین پیشوایانی افتخار می‌کنیم. زیرا آن‌ها... .



دوست دارم



من هم مانند امام سجّاد علیه السّلام در مسافرت‌ها و اردوها به دیگران کمک کنم. مثلاً:

..... 

..... 

..... 

..... 

بیندیشیم



أَحْسِنُوا، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

به یک‌دیگر نیکی کنید، که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵

به نظر شما چه ارتباطی میان این آیه و داستان «همسفر ناشناس» وجود دارد؟

گفت‌وگو کنیم



بهتر است کمک کردن به دیگران چگونه باشد؟

هر تصویر به کدام یک از ویژگی‌های امام سجّاد علیه السّلام اشاره می‌کند؟





به سؤالات پاسخ دهید. پاسخها را در جدول پیدا کنید و خانه‌های آن را رنگ بزنید.  
چه می‌بینید؟

- ۱- نام امام سجّاد علیه‌السلام ..... ابن‌الحسین می‌باشد.
- ۲- نام پدر امام سجّاد علیه‌السلام: امام .....
- ۳- نام کتابی که دعاهای امام سجّاد علیه‌السلام در آن جمع‌آوری شده است: صحیفه‌ی .....
- ۴- در مقابل تفریق می‌آید: .....

|   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|
| س | ض | ع | م | ج |
| ج | ص | ل | ق | غ |
| آ | ن | ی | س | ح |
| د | ث | آ | ع | د |
| ی | ق | ر | آ | ن |
| ه | ع | ی | ق | ب |

در طول این هفته، کارهایی که برای کمک به پدر و مادرت انجام دادی را بنویس.

درس شانزدهم  
داناترین مردم



تازه به شهر شام رسیده بود. در شهر کسی را نمی شناخت.  
آرام آرام در کوچه های شهر قدم می زد.  
در گوشه ای از شهر همه ای برپا بود و مردم دسته دسته به سوی کوه در حرکت بودند.  
نزدیک آمد. از کسی پرسید: چرا مردم به سمت کوه می روند؟ اتفاقی افتاده است؟  
بزرگ ترین دانشمند مسیحیان در این کوه زندگی می کند. مسیحیان سالی یک بار به دیدن او می روند  
و هر سؤالی داشته باشند، از او می پرسند. او پاسخ هر پرسشی را می داند. امروز وقت این ملاقات مهم است.  
مرد مسافر دوست داشت این دانشمند را از نزدیک ببیند. تصمیم گرفت همراه با دیگران به سمت  
کوه برود.

\*\*\*

دانشمند مسیحی بر روی تخته سنگی نشسته بود.  
از شدت پیری دستانش می لرزید. همه دور تا دور او نشسته بودند.  
دانشمند پیر یک یک مردم را به دقت نگاه کرد. همه ی آنها را از قبل می شناخت.  
ناگهان نگاهش به مرد مسافر افتاد!  
دقیق تر نگاه کرد. تا به حال او را در میان مسیحیان ندیده بود. به او رو کرد و گفت: ای مرد غریبه!  
تو مسیحی هستی یا مسلمان؟!

- مسلمانم.

- دانشمند هستی یا بی سواد؟

- بی سواد نیستم.

دانشمند مسیحی فکری به ذهنش آمد:

اکنون بهترین وقت است! سؤالی سخت از او می پرسم. او نیز نمی تواند به آن پاسخ دهد و این گونه

آبروی مسلمانان پیش همه می رود!

دانشمند مسیحی ادامه داد: ای مرد! تو می خواهی از من سؤال کنی یا من از تو بپرسم؟!

مرد پاسخ داد: شما سؤال کن. هر چه می خواهی بپرس!

پیرمرد خنده ای کرد و گفت: ای مردم! این مرد مسلمان گمان می کند می تواند جواب سؤالاتم را بدهد!

اگر راست می گویی بگو بدانم آن چه ساعتی است که نه روز است و نه شب؟

- آن ساعت، از اذان صبح تا طلوع آفتاب است.

پیرمرد اخمی کرد. انتظار این پاسخ را نداشت. اما دوباره لبخندی زد. پرسش دیگری به یادش آمده بود.

- آن چیست که هر چه از آن بردارند، کم نمی شود؟

- شعله شمع است که هر چه شمع های دیگر را با آن روشن کنند، از آن کم نمی شود.

از عصبانیت صورتش قرمز شده بود!

باز هم پرسید. مشکل ترین سؤالات را می پرسید. اما آن مرد همه را به خوبی جواب می داد.

همه با تعجب به هم نگاه می کردند و زیر لب چیزهایی می گفتند.

عرق بر پیشانی دانشمند مسیحی نشسته بود. سؤالاتش تمام شده بود و او همه را پاسخ داده بود.

با صدایی لرزان رو به آن مرد کرد و گفت: تو کیستی؟

- من محمد باقر، فرزند امام سجاد هستم.

مرد دانشمند با حیرت به او نگاه می کرد.

به سختی از روی تخته سنگ بلند شد و فریاد زد:

ای مردم، تاکنون کسی را دانشمندتر از این مرد ندیده ام. تا او در میان شماست، به سراغ من نیاید

و هر سؤالی دارید، از او بپرسید.

اطراف امام شلوغ شد. هر کس سعی می کرد خود را زودتر به امام برساند و سؤالاتش را از او بپرسد.





امام محمد باقر علیه السلام، پنجمین امام مسلمانان در مدینه به دنیا آمد. او بسیار عالم و دانشمند بود و شاگردان زیادی تربیت کرد.

خوش اخلاق و مهربان بود. دستورهای دین و آداب زندگی را به مردم می آموخت و به آنها آگاهی می داد.

امام محمد باقر علیه السلام مانند پدر و پدر بزرگ خود، با حاکمان ستمگر مبارزه می کرد و سرانجام در این راه به شهادت رسید. ایشان در کنار پدرش در قبرستان بقیع دفن شده است.

## بگرد و پیدا کن



کلمه هایی را که در بخش بدانیم سبز شده است، در جدول پیدا کنید و خانه های آنها را رنگ آمیزی کنید. حروف باقی مانده را به ترتیب کنار هم قرار دهید و جمله ی زیر جدول را کامل کنید.

|   |   |   |   |   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| پ | د | م | م |   |   | م | ح | م | د |   |
| ن | ی | ا | ه | پ | ن | ج | م | ی | ن |   |
| ب | چ | ن | ل | ر | ک | ر | س | ج | ا | د |
| ل | ن | د | س | ب | د | ن | ب | ق | ی | ع |
|   |   |   |   | ا | ر | م | د | ی | ن | ه |
|   |   |   |   | ن | ا | د | و | س |   |   |
|   |   |   |   | م | ب | ا | ر | ز | ه | ت |
| د | ا | ن | ش | م | ن | د | د | ا | ر | د |

امام باقر علیه السلام فرمود : «همانا خداوند .....»

حروف باقی مانده در جدول را با رنگ دیگری رنگ آمیزی کنید. لقب امام پنجم آشکار می شود: .....

فکر می‌کنم



منظور پیرمرد از اینکه گفت: «تا او در میان شماست، به سراغ من نیایید»، چه بود؟

دوست دارم



من هم به عنوان یک مسلمان، علم و دانش زیادی داشته باشم تا... .

گفت و گو کنیم



بهترین راه تشکر از کسی که به شما علم می‌آموزد، چیست؟



فَسَّأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

اگر چیزی را نمی دانید، از آگاهان پرسید.

سوره ی نحل، آیه ی ۴۳



با توجه به تصویر، در مورد پیام آیه با دوستانتان گفت و گو کنید.

گفت و گو کنیم

خوب است هر یک از موارد زیر را از چه کسی پرسیم؟

وقتی بیمار شدیم و می خواهیم بدانیم چه غذاهایی را نباید بخوریم.

برای حل کردن یک مسئله در درس ریاضی با مشکل روبه رو شدیم.

می خواهیم بدانیم که چه کارهایی را نباید در نماز انجام دهیم.

اگر چیزی را که نمی دانیم، از ناآگاهان پرسیم، چه مشکلاتی برای ما پیش می آید؟

با خانواده

تحقیق کنید که چرا به امام پنجم، «باقر العلوم» می گویند؟



به تنه‌ی درختی تکیه زد.  
با خود گفت: اندکی اینجا استراحت می‌کنم و سریع به راه می‌افتم.  
عجله داشت. امام صادق علیه‌السلام او را به دنبال کار مهمی فرستاده بود.  
نفس عمیقی کشید. به یاد روزهای تلخ گذشته افتاد.  
روزهایی که ناچار بود به دیگران التماس کند تا کاری به او بدهند و با مزد آن غذایی تهیه کند. غذایی  
برای خود و برای مادر بیمار و خواهر کوچکش.  
به یاد روزی افتاد که تا شب پولی به دست نیاورده بود. گرسنه و خسته در کوچه نشسته بود و گریه  
می‌کرد که ناگهان دست مهربان مردی را روی شانه‌ی خود احساس کرد.  
آن مرد، امام صادق علیه‌السلام بود.







امام از او خواست هر روز پیش او بیاید تا هم به او کار دهد و هم به او خواندن و نوشتن بیاموزد. حالا چند ماه از آن روز گذشته است. از آن روز دیگر هیچ وقت او و خانواده اش گرسنه نمانده اند. در همین فکرها بود که آرام در زیر سایه درخت خوابش برد. ساعتی گذشت و او همچنان خواب بود.

ظهر بود و آفتاب به صورتش می تابد. دانه های درشت عرق، از پیشانی اش بر زمین می چکد. ناگهان احساس کرد نسیم خنکی به صورتش می وزد. فکر کرد شاید ابرها جلوی خورشید را گرفته اند. حالا راحت تر می توانست بخوابد! نه آفتابی بود و نه گرمایی! مدتی گذشت.

چشمانش را باز کرد.

اول فکر کرد خواب می بیند. اما نه!

امام صادق علیه السلام بالای سرش ایستاده بود!

باورش نمی شد! نسیمی در کار نبود!

این امام بود که در این مدت او را باد می زد.

امام در برابر خورشید ایستاده بود تا آفتاب به او نتابد. عرق از سر و صورت امام جاری شده بود.

\*\*\*

آه! کار امام را فراموش کرده بود!

نمی دانست چه بگوید!

آقای من! مرا....

امام نشست. دستی بر سر او کشید و گفت: دیر کردی. نگرانت شدم و به دنبالت آمدم.





امام جعفر صادق علیه السلام، ششمین امام ما و فرزند امام محمد باقر علیه السلام است. در مدینه زندگی می‌کرد. لباس ساده و تمیز می‌پوشید و به نیازمندان کمک می‌کرد. او نیز مانند پدرش، همه‌ی مردم را به علم‌آموزی تشویق می‌کرد و خود، شاگردان زیادی را تربیت کرد که بعضی از آنان، دانشمندان بزرگ زمان خود شدند.

امام جعفر صادق علیه السلام همیشه با ستمکاران مبارزه می‌کرد. سرانجام ایشان به دست حاکم ستمگر زمان خود به شهادت رسید و در قبرستان بقیع، در کنار پدر و پدر بزرگش به خاک سپرده شد.

## گفت‌و‌گو کنیم



به نظر شما چرا نام این داستان، «خواب شیرین» گذاشته شده است؟

## فکر می‌کنم



آن جوان امام را خیلی دوست داشت. زیرا...

## کامل کنید



امام صادق علیه السلام می‌فرماید:  
از نشانه‌های مؤمنان است:  
راست‌گویی، امانت‌داری، وفای به عهد (خوش قولی)، دیدار  
خویشاوندان و مهربانی با نیازمندان.

به نظر شما داستان «خواب شیرین» با کدامیک از این نشانه‌ها ارتباط دارد؟

.....

.....



وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا

اشتباه دیگران را ببخشید و از خطای آن‌ها بگذرید.

سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۲

چه ارتباطی میان معنای آیه و داستان «خواب شیرین» وجود دارد؟

دوست دارم



من هم رفتاری مانند امام صادق علیه السلام داشته باشم. بنابراین سعی می‌کنم:

- ..... به نیازمندان
- ..... با کوچک‌تر از خودم
- ..... دوستانم را

بگرد و پیدا کن







داستان این تصویر را به خاطر می‌آوری؟ آن را برای دوستانت تعریف کن.  
چه ارتباطی با داستان «خواب شیرین» دارد؟

به کمک دوستانتان، نمایشی درباره‌ی مهربانی و گذشت از اشتباه دیگران در کلاس بازی کنید.

تحقیق کنید که چند تن از امامان ما، در قبرستان بقیع دفن شده‌اند؟ نام آن‌ها را بنویسید.

درس هجدهم  
آینه‌ی سخنگو



رضا جلوی آینه ایستاده بود و خود را در آن می‌دید که ناگهان.....  
آیا خوب می‌دید و درست می‌شنید؟  
چشمان خود را چند بار باز و بسته کرد.  
اما اشتباه نکرده بود!  
آینه دهان باز کرده بود و می‌خندید.  
رضا پرسید: تو چه کسی هستی؟!  
- من آینه هستم. تصویر هر کس را به خودش نشان می‌دهم، تا خود را مرتب و منظم کند.  
- اما آینه‌ها که حرف نمی‌زنند و نمی‌خندند! آیا من خواب می‌بینم؟!  
- خنده‌ی من از قیافه‌ی توست!  
- منظورت را نمی‌فهمم!  
- به خودت نگاه کن. متوجه می‌شوی!  
نمی‌خواهی صورتت را بشویی؟ چرا موهایت پریشان است؟!



پیراهنت چقدر کثیف و نامرتب است؟ چرا یکی از دکمه‌های آن باز است؟.....  
رضا با تعجب حرف‌های آینه را شنید و با خود گفت: یعنی من این قدر نامرتب هستم؟!  
صورتش را شست. پیراهن خود را عوض کرد و دکمه‌هایش را مرتب بست. در برابر آینه ایستاد  
و موهایش را شانه کرد.

دوباره صدای خنده‌ی آینه را شنید!

- خودم را که مرتب کردم! دیگر چرا می‌خندی؟!

- خودت زیبا شدی ولی اتاق را ببین!

چرا وسایلت روی زمین پخش شده است؟ چرا کتاب‌هایت روی زمین افتاده‌اند؟

این کاغذهای پاره روی کیفیت چیست؟...

رضا سرش را پایین انداخته بود و خجالت می‌کشید. ظهر امروز این بی‌نظمی‌ها را انجام داده بود

و قبل از مرتب کردن اتاق به خواب رفته بود.

خیلی زود کتاب‌ها را در قفسه چید. وسایل مدرسه را در کیفش مرتب کرد و آن را در گوشه‌ی

اتاق قرار داد.



کاغذهای پاره و آشغال تراش‌ها را جمع کرد و در سطل زباله ریخت.  
لباس‌های مدرسه‌اش را از روی صندلی برداشت و به جالباسی آویزان کرد.  
سپس اتاق را تمیز و مرتب کرد.  
دوست نداشت دوباره صدای خنده‌ی آینه بلند شود.  
نگاهی به اطراف کرد. اتاق تقریباً منظم شده بود.  
جلوی آینه آمد.

- حالا نظرت چیست آینه جان!؟

آینه نگاهی به اطراف انداخت و گفت: آفرین! حالا شدی یک پسر تمیز و منظم!

\*\*\*

رضا! رضا جان! پسرم!...

رضا با صدای پدر از خواب بیدار شد.

به اطرافش نگاه کرد.

اتاق نامرتب بود و به هم ریخته!

همه چیز را در خواب دیده بود!

بلند شد و به سوی آینه رفت. ظاهرش نیز مانند قبل بود.

به یاد خنده‌های آینه افتاد و خنده‌اش گرفت.

شانه را برداشت و تصمیم گرفت.....





دوست دارم



هر کاری را به موقع انجام دهم تا...

گفت و گو کنیم



در این تصویر، چه بی‌نظمی‌هایی مشاهده می‌کنید؟  
به نظر شما چرا این چنین شده است؟!



اگر هر چیز در جای خودش قرار می‌گرفت....

امام علی علیه السلام می فرماید :

اَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ

به شما (فرزندانم) سفارش می کنم مراقب رفتارتان باشید  
و نظم را در کارهایتان رعایت کنید.

نهج البلاغه، نامه ی ۴۷

به نظر شما در هر کدام چگونه می توانیم منظم باشیم؟



بین و بگو

در این تصویر چه بی نظمی هایی می بینید؟



این کارها را به ترتیب شماره گذاری کنید.

مطالعه‌ی کتاب

بیدار شدن در صبح

خوابیدن در شب

بازی

خواندن نماز صبح

مسواک زدن

رفتن به مدرسه

خوردن صبحانه

انجام تکالیف

گفت‌وگو کنیم

چگونه می‌توانیم مدرسه‌ای مرتب و منظم داشته باشیم؟

اجرای نمایش

با کمک دوستانتان، با یک نمایش نظم و بی‌نظمی را در کلاس نشان دهید.

با خانواده

در طول هفته، چه کارهایی انجام دادی که نشانه‌ی نظم و ترتیب تو باشد؟

| کارها |                       |                     | روزها    |
|-------|-----------------------|---------------------|----------|
|       |                       | جمع کردن وسایل اتاق | شنبه     |
|       |                       |                     | یکشنبه   |
|       |                       |                     | دوشنبه   |
|       |                       |                     | سه شنبه  |
|       |                       |                     | چهارشنبه |
|       |                       |                     | پنج‌شنبه |
|       |                       |                     | جمعه     |
|       | مرتب کردن وسایل مدرسه |                     |          |



معلم با خطی زیبا روی تابلو نوشت:

«گندم از گندم بروید، جو ز جو»

سپس رو به بچه‌ها کرد و پرسید: چه کسی معنی این ضرب‌المثل را می‌داند؟ دست‌ها بالا رفت. رضا گفت: یعنی این که اگر ما در زمین گندم بکاریم، گندم سبز می‌شود و اگر جو بکاریم، جو سبز می‌شود.

حسن گفت: یعنی هر گیاهی از دانه‌ی خودش به وجود می‌آید. معلم گفت: بله. اما این ضرب‌المثل، معنای دقیق‌تری هم دارد. چه کسی آن را می‌داند؟ همه‌ی بچه‌ها به فکر فرو رفتند.

آقای معلم ادامه داد: بچه‌ها! تا حالا شنیدید کسی گندم بکارد و جو برداشت کند؟ صادق گفت: معلوم است که هر کس گندم بکارد، نتیجه‌ی کار او برداشت گندم و هر کس جو بکارد، نتیجه‌ی کارش برداشت جو خواهد بود. کسی نمی‌تواند جو بکارد و انتظار داشته باشد گندم برداشت کند!

معلم گفت: درست است. هر کاری نتیجه‌ی مخصوص به خود را دارد. همه‌ی کارهایی که انجام می‌دهیم، این‌گونه هستند. چه کارهای خوب و چه کارهای بد! اگر کسی کار خوبی انجام دهد، حتماً نتیجه‌ی خوبی در انتظار اوست و اگر کار بدی انجام دهد، نتیجه‌ی بدی هم می‌گیرد.

بچه‌ها! شما چه کارهای خوب یا بدی را می‌شناسید که اگر کسی آن‌ها را انجام دهد، نتیجه‌اش را می‌بیند؟!

هر کس چیزی گفت.

علی گفت: کار کردن. هر کس کار کند، مزد آن را می‌گیرد.

رضا ادامه داد: درس خواندن. هر کس درس بخواند، آخر سال نتیجه‌ی خوبی می‌گیرد. کاظم دست خود را بالا برد و گفت: تنبلی. هر کس تنبلی کند، نمی‌تواند کارهایش را به موقع انجام دهد.



معلم گفت: کاملاً درست است، هر کس در دنیا کار خوب یا بدی انجام دهد، دیر یا زود، نتیجه اش را می بیند. در این دنیا و جهان آخرت.

یوسف پرسید: آقا اجازه! جهان آخرت یعنی چه؟

آقای معلم گفت: پس از این دنیا وارد جهانی می شویم که به آن جهان آخرت می گویند. در آنجا بعضی از انسان ها شادمان و بعضی دیگر ناراحت و نگران هستند. این نتیجه ی کارهایی است که در این دنیا انجام داده اند.

بهشت هدیه ای از سوی خداوند به همه ی کسانی است که ایمان آورده اند و کارهای خوب انجام داده اند. مردم در بهشت به همه ی آرزوهایشان می رسند.





به نظر شما انجام چه کارهایی باعث می شود در دنیا و آخرت خوشبخت شویم؟

بیندیشیم



رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید :

الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ

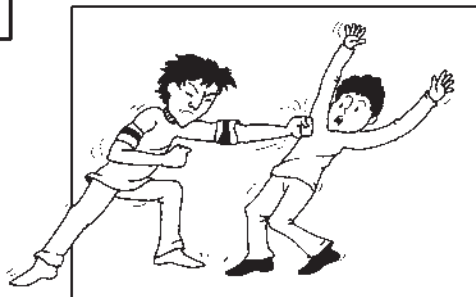
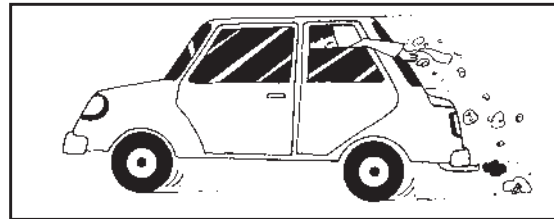
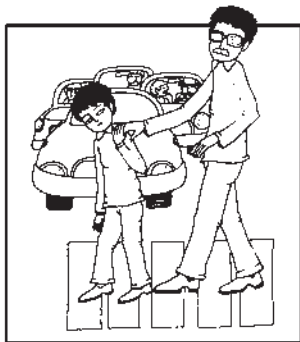
یعنی :

به نظر شما چه شباهتی میان کارهای ما در این دنیا و کار یک کشاورز در مزرعه وجود دارد؟

ببین و بگو



نتیجه ی هر یک چیست؟





قبل از انجام هر کار به نتیجه‌ی آن فکر کنم. زیرا... .



### زشت و زیبا

|                              |                    |
|------------------------------|--------------------|
| من در کمرکش کوه <sup>۱</sup> | خوش حال می‌دویدم   |
| ناگاه از دل کوه              | صدای پا شنیدم      |
| وقتی که ایستادم              | دیگر صدا نیامد     |
| همراه ناله‌ی باد             | صدای پا نیامد      |
| وقتی که می‌دویدم             | بر سنگ‌های انبوه   |
| صدای پای خود را              | من می‌شنیدم از کوه |
| مثل صدا و کوه است            | اعمال ما و دنیا    |
| آید به سوی ما باز            | هر کار زشت و زیبا  |

جعفر ابراهیمی

درباره‌ی معنای شعری که خواندید، با یک‌دیگر گفت‌وگو کنید.



فیلم یا داستانی را درباره‌ی نتیجه‌ی خوب یا بد کارها پیدا کنید و خلاصه‌ی آن را برای دوستانتان در کلاس تعریف کنید.



خانواده‌ی آقای مرادی در تعطیلات تابستان به روستای خود می‌آیند. روستا در دشتی زیبا و خوش آب و هوا قرار دارد. آن‌ها هر سال به اینجا مسافرت می‌کنند تا از دیدن باغ‌های پر از میوه، حوض‌های پر از ماهی و مناظر زیبای طبیعت لذت ببرند و با اقوام و دوستان خود نیز دیدار کنند. در اینجا به آن‌ها خیلی خوش می‌گذرد. سینا پسر آقای مرادی، هر صبح و عصر با دوستان خود به باغ پدر بزرگ می‌رود. آن‌ها با هم بازی می‌کنند، می‌دوند و از درختان، میوه می‌چینند. سپس میوه‌ها را در آب چشمه می‌شویند و با لذت می‌خورند. گاهی هم او با خواهرش سعیده به گاو پدر بزرگ علف می‌دهند و شیرش را هنگام صبحانه می‌نوشند.

\*\*\*

همه چیز در روستا برای آن‌ها جالب و تماشایی بود. روزی که تصمیم گرفتند به شهر خود بازگردند، سینا خیلی ناراحت شد و به پدرش گفت: دوست دارم خانه‌ی ما در روستا باشد و برای همیشه در اینجا بمانیم.





پدر گفت: دوباره به اینجا می آییم.

سینا خیلی خوش حال شد و گفت: دوست دارم هر وقت به اینجا می آییم، طبیعت این قدر سرسبز و زیبا باشد.

ای کاش همیشه بهار بود!

پدر خندید و گفت: فصل بهار و سرسبزی باغ که برای همیشه نمی ماند.

تنها یک باغ است که همیشه سرسبز و خرم می ماند. باغی که جویبارهای زلال، از زیر درختانش جاری است.

درختانش همیشه شکوفه و میوه می دهد و انواع میوه ها در آن وجود دارد.



در کنار باغ‌های پر از میوه‌اش قصرهای باشکوهی نیز بنا شده است.

سینا با علاقه پرسید: آن باغ کجاست؟

پدر گفت: همان باغی که خداوند در قرآن به انسان‌های نیکوکار وعده داده است.

نام آن باغ همیشه بهار، بهشت است. اهل بهشت، هر چه را که دوست داشته باشند، در دسترس

آن‌ها قرار می‌گیرد.

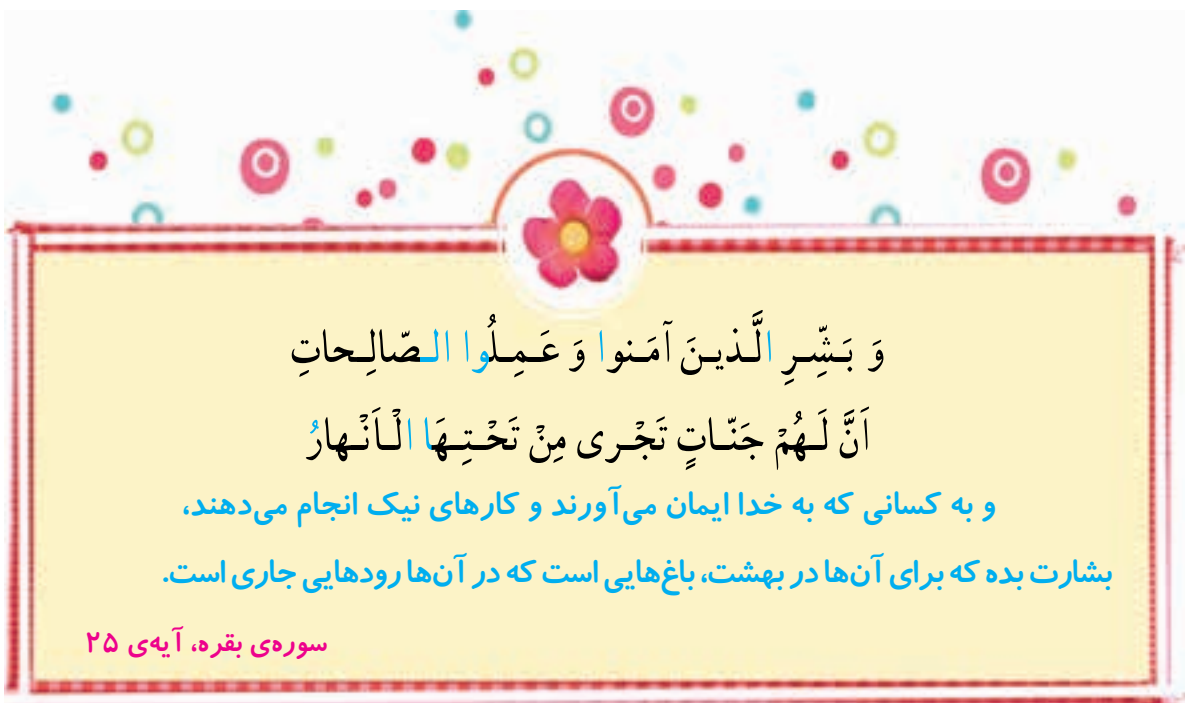
در آنجا هیچ غصه و ناراحتی ندارند. هیچ کس پیر و بیمار نمی‌شود. آدم‌ها به همه‌ی آرزوهای

خود می‌رسند و برای همیشه آنجا می‌مانند.

سینا گفت: خوش به حال کسانی که به بهشت می‌روند!

پدر گفت: و بد به حال کسانی که به جای آن که راه بهشت را در پیش بگیرند، به سوی جهنم گام

بر می‌دارند.



گفت‌وگو کنیم

با انجام دادن چه کارهایی به بهشت وارد می‌شویم؟ و چه کارهایی ما را به سوی جهنم نزدیک

می‌کند؟





إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ

نیکوکاران در بهشت پر نعمت هستند.

سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۳

این عبارت قرآنی را بخوانید و درباره‌ی پیام آن با دوستانتان گفت‌وگو کنید.

دوست دارم



به باغ همیشه بهار بروم. پس سعی می‌کنم:

..... در کارهایم

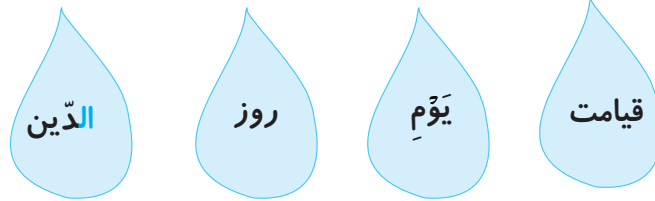
..... در ارتباط با دیگران

..... در برابر خدا



کامل کنید

با این قطره‌ها، یک آیه از سوره‌ی حمد و ترجمه‌اش را کامل کنید.  
«مَالِكِ.....»؛ یعنی: (خداوند) صاحب .....؛ است.



با خانواده

باغ همیشه بهار را به کمک اعضای خانواده، به زیبایی به صورت کاردستی درست کن و یا آن را نقاشی کن.





معلمان محترم و اولیای گرامی دانش آموزان و صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را در باره ی مطالب

این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۵۵/۳۶۳ - گروه درسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفترتالیف کتاب های درسی ابتدایی متوسطه نظری

